**افسانه شهادت زهراء** ل

**جوابیه یورش به خانه‌ی وحی**

**برگرفته از مجله ندای اسلام**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | افسانه شهادت زهراء |
| **تألیف:** | برگرفته از مجله ندای اسلام |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[مقدمه 2](#_Toc351730512)

[رحلت یا شهادت؟ جوابیه‌ی بخش 1 13](#_Toc351730513)

[رحلت یا شهادت جوابیه‌ی بخش 2؟ 20](#_Toc351730514)

[رحلت یا شهادت؟ جوابیه‌ی بخش 3 34](#_Toc351730515)

مقدمه

اين روزها در ايام فاطميه، توهين و افتراء از هر سو در رسانه‌ها، مطبوعات و سايت‌ها به مقدسات اهل سنت و جماعت شيوع پيدا کرده است. به عنوان مثال: در خانه نور براي تنور قدرت آتش گرفت نوشته آقاي سليماني کد خبر 41585 سايت بازتاب 6 تير آمده است: دور از چشم و هياهوي ديو سيرتان ....، اما صد دريغ از مدعاي دروغين‌شان، که حرمت دخترش را روا نداشتند،و هيزم آوردند آتش افروختند، درب خانه را سوزاندند .... سياهي با لگد به درب می‌کوبد... واحسرتا! خانه نور براي تنور قدرت آتش گرفت.

**ماه را به چه قيمت فروختند**

غاصبانه وارد خانه شدند تا براي پايه‌هاي حکومت نامشروع خود، دستاويز محکم بسازند، امارت و رياست چشمانشان را کور و قلب سياه‌شان را ميرانده است، با لگد به درب می‌کوبند......؟

آري، به فرمايشات و تذکرات عظماي حوزه و دولت خدمتگذار امثال آيت الله اميني امام جمعه موقت قم و آيت الله ناصر مکارم شيرازي وقعي نداده که هميشه تذکر می‌دهند که مداحان در مداحي خود کاري نکنند که سبب فرقت و اختلاف و وحدت شکني بشود بنابراين پرخاشگري و افترا زيبنده ي احدي نيست بلکه به تحقيق علمي پرداختن‌شان علماء است تحقيق علمي زير به همراه دلايل طرف مقابل تقديم خوانندگان می‌گردد تا خود قضاوت نمايند

اخيراً يك‌ فرد [...] در منطقه‌ سيستان‌ و بلوچستان‌ مقاله‌اي‌درباره‌ دخت‌ گرامي‌ پيامبر نوشته‌ و نام‌ آن‌ را «افسانه‌ شهادت ‌فاطمه‌ زهرا سلام الله عليها» گذارده‌ است‌. در اين‌ مقاله‌ پس‌ از ذكر مناقب‌ و فضايل‌ آن‌ حضرت‌، خواسته‌ شهادت‌ و بي‌حرمتي‌ را كه‌ درباره‌ آن‌حضرت‌ انجام‌ گرفته‌، منكر شود. از آنجايي‌ كه‌ بخشي‌ از اين‌ مقاله‌، تحريف‌ روشن‌ تاريخ‌ است‌، ما را بر آن‌ داشت‌ كه‌ به‌ گوشه‌اي‌ از اين‌ تحريف‌ و بيان‌ بخشي‌ از اين‌حقايق‌ بپردازيم‌ تا ثابت‌ شود شهادت‌ بانوي‌ اسلام‌ يك‌ واقعيت ‌انكار ناپذير تاريخي‌ است‌ و اگر آنها چنين‌ بحثي‌ را آغاز نكرده ‌بودند، ما در اين‌ شرايط‌، آن‌ را دنبال‌ نمي‌كرديم‌. موضوع‌ سخن‌ ما در اين‌ مقاله‌، امور ياد شده‌ در زير تشكيل‌مي‌دهد:

1- عصمت‌ آن‌ حضرت‌ در لسان‌ پيامبر.

2- احترام‌ خانه‌ آن‌ حضرت‌ در قرآن‌ و سنت‌.

3- هتك‌ حرمت‌ خانه‌ آن‌ حضرت‌ پس‌ از درگذشت‌ پدر بزرگوارش‌. و به‌ اميد آن‌ كه‌ با تشريح‌ اين‌ نقاط‌ سه‌‌گانه‌، نويسنده‌ مقاله‌، د ربرابر حقيقت‌ سر تسليم‌ فرود آورد. و از نوشته‌ خود نادم‌ و پشيمان ‌گردد، و به‌ جبران‌ كار خود بپردازد  1: عصمت‌ زهرا سلام الله عليها در لسان‌ رسول‌ خدا دخت‌ گرامي ‌پيامبر از مقام‌ والايي‌ برخوردار بود، سخنان ‌رسول‌ گرامي در حق‌ّ دخترش‌ حاكي‌ از عصمت‌ و پيراستگي‌ او از گناه‌ مي‌باشد. آنجا كه‌ درباره‌ او چنين‌ مي‌فرمايد: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِى». [فتح الباري در شرح صحيح بخاري: 7/84 و نيز بخاري اين را در بخش علامات نبوت، جلد 6، ص 491، و در اواخر مغازي جلد 8، ص 110 آورده است]. «فاطمه‌ پاره‌ تن‌ من‌ است‌، هر كس‌ او را به‌ خشم‌ آورد بسان‌ اين‌ است‌كه‌ مرا خشمگين‌ كرده‌ است». ناگفته‌ پيداست‌ كه‌ خشم‌ رسول‌ خدا مايه‌ اذيت‌ و ناراحتي‌ اوست‌ و سزاي‌ چنين‌ شخصي‌ در قرآن‌ كريم‌ چنين‌ بيان‌ شده‌ است‌: ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ رَسُولَ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾ [التوبة: 61]. «آنان‌ كه‌ رسول‌ خدا را آزار دهند، براي‌ آنان‌ عذاب‌ دردناكي‌ است». چه‌ دليلي‌ استوارتر بر عصمت‌ او كه‌ رضاي‌ وي‌ در گفتار پيامبر مايه‌ رضاي‌ خدا، و خشم‌ او مايه‌ خشم‌ خدا معرّفي‌ گرديده ‌است‌، چنان‌‌كه‌ مي‌فرمايد: «يا فاطمةُ انّ اللّه‌ يغضب‌ لِغضبك‌ ويرضي‌ لرضاك». [مستدرک حاکم: 3/154، مجمع الزوائد: 9/203 و حاکم در کتاب مستدرک احاديثي می‌آورد که جاغمع شرايطي باشند که بخاري و مسلم در صحت حديث، آنها لازم دانسته‌اند]. «دخترم‌ فاطمه‌!، خدا با خشم‌ تو، خشمگين‌، و با خشنودي‌ تو، خشنود مي‌شود». به‌ خاطر چنين‌ مقامي‌ والا، او سرور زنان‌ جهان‌ است‌، و پيامبر درحق‌ او چنين‌ فرموده‌: «يا فاطمة‌! ألا ترضين‌ أن‌ تكونَ سيدة‌َ نساءِ العالـمين‌، وسيدة‌ نساءِالمؤمنين‌، وسيدة‌َ نساءِ هذه‌ الاُمّة‌». [مستدرک حاکم: 3/156]. «دخترم‌ فاطمه‌! آيا به‌ اين‌ كرامتي‌ كه‌ خدا به‌ تو داده‌ راضي‌ نمي‌شوي‌ و آن‌ اين‌ است‌ كه‌ تو، سرور زنان‌ جهان‌، و سرور زنان‌ مؤمن‌، وسرور زنان‌ اين‌ امّت‌ باشي». 2: احترام‌ خانه‌ آن‌ حضرت‌ در قرآن‌ و سنّت‌ محدثان‌ يادآور مي‌شوند، وقتي‌ آيه‌ مباركه: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ﴾ [النور: 36]. «(نور خدا) در خانه‌هايي که خدا رخصت داده که قدر و منزلت آنان رفعت يابد و نامش در آنها ياد شود». بر پيامبر فرود آمد، پيامبراين‌ آيه‌ را در مسجد تلاوت‌ كرد، در اين‌ هنگام‌ شخصي‌ برخاست‌ و گفت‌: اي‌ رسول‌ گرامي‌ مقصود از اين‌ بيوت‌ با اين‌ برجستگي‌ چيست‌؟

پيامبر فرمود:

خانه‌هاي‌ پيامبران‌.

در اين‌ موقع‌ ابوبكر برخاست‌، در حالي‌ كه‌ به‌ خانه‌ علي‌ و فاطمه عليها السلام اشاره‌ مي‌كرد، گفت‌: آيا اين‌ خانه‌ از همان‌ خانه‌ها است‌؟

پيامبر در پاسخ‌ گفت‌:

بلي‌ از برجسته‌ ترين‌ آنها است‌. «قرأ رسول الله هذه الآية: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ﴾ [النور: 36]. فقام إليه رجل فقال: أي بيوت هذه يا رسول الله؟ قال: بيوت الآنبياء، فقام إليه ابوبکر، فقال: يا رسول الله! أهذا البيت منها، مشيرا إلد بيت علي وفاطمةإ. قال: نعم، ومن إفاضلها». [الدر الـمنثور: 6/303، تفسير سوره نور، روح الـمعاني: 18/174]. پيامبر گرامي مدت‌ نُه‌ ماه‌ به‌ در خانه‌ دخترش‌ مي‌آمد، بر او و همسر عزيزش‌ سلام‌ مي‌كرد و اين‌ آيه‌ را مي‌خواند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33]. [در الـمنثور: 6/606]. خانه‌اي‌ كه‌ مركز نور الهي‌ است‌ و خدا به‌ ترفيع‌ آن‌ امر فرموده‌ از احترام‌ بسيار بالايي‌ برخوردار مي‌باشد. خانه‌اي‌ كه‌ اصحاب‌ كسا را دربر مي‌گيرد و خدا از آن‌ با جلالت‌ و عظمت‌ ياد مي‌كند، بايد مورد احترام‌ قاطبه‌ مسلمانان‌ باشد. اكنون‌ بايد ديد پس‌ از درگذشت‌ پيامبر تا چه‌ اندازه‌ حرمت‌ اين‌ خانه‌ ملحوظ‌ گشت‌؟ 3: هتك‌ حرمت‌ خانه‌ آن‌ حضرت‌ با اين‌ سفارش‌هاي‌ مؤكّد، متأسفانه‌، برخي‌ حرمت‌ آن‌ را ناديده ‌گرفته‌، و به‌ هتك‌ آن‌ پرداختند، و اين‌ مسأله‌اي‌ نيست‌ كه‌ بتوان‌ بر آن‌پرده‌ پوشي‌ كرد. ما در اين‌ مورد نصوصي‌ را از كتب‌ اهل‌ سنت‌ نقل‌ مي‌نماييم‌، تا روشن‌ شود كه‌ مسأله‌ هتك‌ حرمت‌ خانه‌ زهرا و رويدادهاي‌ بعدي‌، يك‌ تاريخ‌ مسلّم‌ است‌ نه‌ يك‌ افسانه‌. و با اينكه‌ در عصر خلفا سانسور فوق‌ العاده‌اي‌ نسبت‌ به‌ نگارش‌ فضايل‌ و مناقب‌ در كار بود ولي‌ به ‌حكم‌ اينكه‌ (حقيقت‌ شي‌ء نگهبان‌ آن‌ است‌) اين‌ حقيقت‌ تاريخي‌ تا حدي‌ به‌ طور زنده‌ در كتاب‌هاي‌ تاريخي‌ و حديثي‌ محفوظ‌ مانده‌ است‌ و ما در نقل‌ مدارك‌، ترتيب‌ زماني‌ را در نظر مي‌گيريم‌، تا برسد به‌نويسندگان‌ عصر حاضر.

1- ابن‌ ابي‌‌شيبه‌ و كتاب‌ «الـمصنَّف‌» ابوبكر ابن‌ ابي‌‌شيبه (159-235) مؤلف‌ كتاب‌ الـمصنَّف‌ به‌ سندي‌ صحيح‌ چنين‌ نقل‌ مي‌كند: «أنه حين بويع لأبي بكر بعد رسول الله كان علي والزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول الله فيشاورونها ويرتجعون في أمرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال: يا بنت رسول الله! والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك ، وأيم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك، إن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت، قال : فلما خرج عمر جاءوها فقالت: تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وأيم الله ليمضين لـما حلف عليه». «هنگامي‌ كه‌ مردم‌ با ابي‌بكر بيعت‌ كردند، علي‌ و زبير در خانه‌ فاطمه‌ به‌ گفتگو و مشاوره‌ مي‌پرداختند، و اين‌ مطلب‌ به‌ عمر بن‌خطاب‌ رسيد. او به‌ خانه‌ فاطمه‌ آمد، و گفت‌: اي‌ دختر رسول‌ خدا، محبوب‌ترين‌ فرد براي‌ ما پدر تو است‌ و بعد از پدر تو خود شما، ولي ‌سوگند به‌ خدا اين‌ محبت‌ مانع‌ از آن‌ نيست‌ كه‌ اگر اين‌ افراد در خانه ‌تو جمع‌ شدند من‌ دستور دهم‌ خانه‌ را بر سر آنها بسوزانند. اين‌ جمله‌ را گفت‌ و بيرون‌ رفت‌، وقتي‌ علي و زبير به‌ خانه ‌بازگشتند، دخت‌ گرامي ‌پيامبر سلام الله عليها به‌ علي و زبير گفت‌: عمر نزد من‌ آمد و سوگند ياد كرد كه‌ اجتماع‌ تكرار شود، خانه‌ را بر سر شماها بسوزاند، به‌ خدا سوگند! آنچه‌ را كه‌ قسم‌ خورده‌ است‌ انجام‌ مي‌دهد»!. [مصنف ابن ابي‌شيبه: 7/432، حديث 37045]. يادآور شديم‌ كه‌ اين‌ رويداد در كتاب‌ «الـمصنف‌» با سند صحيح ‌نقل‌ شده‌ است‌.

2- بلاذري‌ و كتاب‌ «انساب‌ الأشراف‌» احمد بن‌ يحيي‌ جابر بغدادي‌ بلاذري‌ (متوفاي‌ 270 نويسنده‌ معروف‌ و صاحب‌ تاريخ‌ بزرگ‌، اين‌ رويداد تاريخي‌ را در كتاب ‌«انساب‌ الاشراف» به‌ نحو ياد شده‌ در زير نقل‌ مي‌كند.

«انّ أبابكر أرسل‌ إلد‌ عليّ يريد البيعة‌ فلم‌ يبايع‌، فجاء عمر و معه ‌فتيلة‌! فتلقته‌ فاطمة‌ علي‌ الباب‌. فقالت‌ فاطمة‌: يابن‌ الخطاب‌، أتراك‌ محرّقاً علي‌ّ بابي‌؟ قال‌: نعم‌، وذلك‌ أقوي‌ فيما جاء به‌ أبوك‌...». [انساب الأشراف: 1/586، طبع دار المعارف قاهره]. «ابوبكر به‌ دنبال‌ علي فرستاد تا بيعت‌ كند، ولي‌ علي از بيعت‌ امتناع‌ ورزيد. سپس‌ عمر همراه‌ با فتيله‌ (آتشزا) حركت‌ كرد، و با فاطمه‌ در مقابل‌ باب‌ خانه‌ روبرو شد، فاطمه‌ گفت‌: اي‌ فرزند خطاب‌، مي‌بينيم‌ در صدد سوزاندن‌ خانه‌ من‌ هستي‌، عمر گفت‌: بلي‌، اين‌ كار كمك‌ به‌ چيزي‌ است‌ كه‌ پدرت‌ براي‌ آن‌ مبعوث‌ شده‌ است‌».

3- ابن‌ قتيبه‌ و كتاب‌ «الامامة‌ والسياسة‌» مورّخ‌ شهير عبدالله بن‌ مسلم‌ بن‌ قتيبه‌ دينوري‌ (212-276) از پيشوايان‌ ادب‌ و از نويسندگان‌ پركار حوزه‌ تاريخ‌ و ادب‌ اسلامي ‌است‌، مؤلّف‌ كتاب [‌«تأويل‌ مختلف‌ الحديث‌»، و «ادب‌ الكاتب‌» و.... الاعلام: 4/137]. وي‌ در كتاب‌ «الامامة‌ والسياسة‌» چنين‌ مي‌نويسد: «انّ أبابكر تفقد قوماً تخلّفوا عن‌ بيعته‌ عند علي‌ كرم‌الله وجهه‌ فبعث‌ إليهم‌ عمر فجاء فناداهم‌ وهم‌ في‌ دار علي‌، فأبوا أن ‌يخرجوا فدعا بالحطب‌ و قال‌: والّذي‌ نفس‌ عمر بيده‌ لتخرجن‌ أولاحرقنها علي‌ من‌ فيها، فقيل‌ له‌: يا أبا حفص‌ ان فيها فاطمة‌ فقال‌، وإن‌!!». [الامامة والسياسة: 12، چاپ مکتبة تجارية کبري، مصر]. «ابوبكر از كساني‌ كه‌ از بيعت‌ با او سر بر تافته‌ و در خانه‌ علي‌ گرد آمده‌ بودند، سراغ‌ گرفت‌، عمر را به‌ دنبال‌ آنان‌ فرستاد، و او به‌ در خانه‌ علي‌ آمد و همگان‌ را صدا زد كه‌ بيرون‌ بيايند و آنان‌ از خروج ‌از خانه‌ امتناع‌ ورزيدند در اين‌ موقع‌ عمر هيزم‌ طلبيد و گفت‌: به‌ خدايي‌ كه‌ جان‌ عمر در دست‌ اوست‌ بيرون‌ بياييد يا خانه‌ را بر سرتان ‌آتش‌ مي‌زنم‌. مردي‌ به‌ عمر گفت‌: اي‌ اباحفص‌ (كنيه‌ عمر) در اين‌خانه‌، فاطمه‌، دختر پيامبر است‌، او گفت‌: باشد!!». ابن‌ قتيبه‌ دنباله‌ اين‌ داستان‌ را سوزناكتر و دردناك‌تر نوشته‌ است‌، او مي‌گويد: «ثم‌ّ قال‌ عمر فمشي‌ معه‌ جماعة‌ حتى أتوا فاطمة‌ فدقّوا الباب‌ فلمّا سمعت‌ أصواتهم‌ نادت‌ بأعلى صوتها يا أبتاه‌ رسول‌ الله ماذا لقينا بعدك‌ من‌ ابن‌ الخطاب‌، وابن‌ أبي‌ قحافة‌ فلما سمع‌ القوم‌ صوتها وبكائها انصرفوا. وبقي‌ عمر ومعه‌ قوم‌ فأخرجوا علياً به‌ إلى‌ أبي‌ بكر فقالوا له‌ بايع‌، فقال‌: إن‌ أنا لم‌ أفعل‌ فمه‌؟ فقالوا: إذاً والله الّذي‌ لا إله‌ إلاّ هو نضرب‌ عنقك‌...»!. [الامامة والسياسة]. «عمر همراه‌ گروهي‌ به‌ در خانه‌ فاطمه‌ آمدند، در خانه‌ را زدند، هنگامي‌ كه‌ فاطمه‌ صداي‌ آنان‌ را شنيد، با صداي‌ بلند گفت‌: اي‌ رسول ‌خدا پس‌ از تو چه‌ مصيبت‌‌هايي‌ به‌ ما از فرزندان‌ خطاب‌ و ابي‌ قحافه‌ رسيد، وقتي‌ مردم‌ كه‌ همراه‌ عمر بودند صداي‌ زهرا را شنيدند گريه‌كنان‌ برگشتند، ولي‌ عمر با گروهي‌ باقي‌ ماند و علي‌ را از خانه‌ بيرون ‌كشيدند، نزد ابي‌بكر بردند و به‌ او گفتند، بيعت‌ كن‌، علي‌ گفت‌: اگر بيعت‌ نكنم‌ چه‌ مي‌شود؟ گفتند: به‌ خدايي‌ كه‌ جز او خدايي‌ نيست‌، گردن‌ تو را مي‌زنيم‌...». مسلّماً اين‌ بخش‌ از تاريخ‌ براي‌ علاقمندان‌ به‌ شيخين‌ بسيار سنگين‌ و ناگوار مي‌باشد و لذا برخي‌ بر آن‌ صدد آمدند كه‌ در نسبت ‌كتاب‌ به‌ ابن‌ قتيبه‌ ترديد كنند؟ در حالي‌ كه‌ ابن‌ ابي‌‌الحديد استاد فن‌ تاريخ‌ اين‌ كتاب‌ را از آثار او مي‌داند و پيوسته‌ از آن‌ مطالبي‌ نقل‌مي‌كند، متأسفانه‌ اين‌ كتاب‌ به‌ سرنوشت‌ تحريف‌ دچار شده‌ و بخشي‌از مطالب‌ آن‌ به‌ هنگام‌ چاپ‌ از آن‌ حذف‌ شده‌ است‌ در حالي‌ كه‌ همان‌ مطالب‌ در شرح‌ نهج‌ البلاغه‌ ابن‌ ابي ‌الحديد آمده‌ است‌. «زركلي‌» در اعلام‌ اين‌ كتاب‌ را از آثار ابن‌ قتيبه‌ مي‌داند سپس ‌مي‌افزايد: كه‌ برخي‌ از علما در اين‌ نسبت‌ نظري‌ دارند. يعني‌ شك‌ و ترديد را به‌ ديگران‌ نسبت‌ مي‌دهد نه‌ به‌ خويش‌، همچنان‌ كه‌ الياس‌ سركيس‌ [معجم الـمطبوعات العربية: 1/212] اين‌ كتاب‌ را از آثار ابن‌ قتيبه‌ مي‌داند.

4- طبري‌ و تاريخ‌ او محمّد بن‌ جرير طبري‌ (متوفاي‌ 310) در تاريخ‌ خود رويداد قصد هتك‌ حرمت‌ خانه‌ وحي‌ چنين‌ بيان‌ مي‌كند:

«أتي‌ عمر بن‌ الخطاب‌ منزل‌ علي‌ وفيه‌ طلحة‌ والزبير ورجال‌ من ‌الـمهاجرين‌، فقال‌ والله لاحرقن‌ عليكم‌ أو لتخرجن‌ّ إلى البيعة‌، فخرج‌ عليه‌ الزّبير مصلتاً بالسيف‌ فعثر فسقط‌ السيف‌ من‌ يده‌، فوثبوا عليه ‌فأخذوه»‌. [تاريخ طبري: 2/443، چاپ بيروت]. «عمر بن‌ خطاب‌ به‌ خانه‌ علي‌ آمد در حالي‌ كه‌ گروهي‌ از مهاجران ‌در آنجا گرد آمده‌ بودند. وي‌ رو به‌ آنان‌ كرد و گفت‌: به‌ خدا سوگند خانه‌ را به‌ آتش‌ مي‌كشم‌ مگر اينكه‌ براي‌ بيعت‌ بيرون‌ بياييد. زبير ازخانه‌ بيرون‌ آمد در حالي‌ كه‌ شمشير بر دست‌ داشت‌، ناگهان‌ پاي‌ او لغزيد و شمشير از دست‌ او افتاد، در اين‌ موقع‌ ديگران‌ بر او هجوم‌ آوردند و شمشير را از دست‌ او گرفتند». اين‌ بخش‌ از تاريخ‌ حاكي‌ از آن‌ است‌ كه‌ اخذ بيعت‌ براي‌ خليفه‌ با تهديد و ارعاب‌ صورت‌ مي‌پذيرفت‌ حالا اين‌ نوع‌ بيعت‌ ارزشي ‌دارد يا نه‌؟ خواننده‌ بايد خود داوري‌ نمايد.

5- ابن‌ عبد ربه‌ و كتاب‌ «العقد الفريد» شهاب‌ الدين‌ احمد معروف‌ به‌ «ابن‌ عبد ربه‌ اندلسي‌» مؤلف‌ كتاب‌ «العقد الفريد» متوفاي‌ (463ﻫ .ق) در كتاب‌ خود بحثي‌ مشروح‌ درباره ‌تاريخ‌ سقيفه‌ آورده‌ و تحت‌ عنوان‌ كساني‌ كه‌ از بيعت‌ ابي‌بكر تخلف ‌جستند چنين‌ مي‌نويسد:

«فأمّا علي‌ والعباس‌ والزبير فقعدوا في‌ بيت‌ فاطمة‌ حتى‌ بعث‌ إليهم‌ أبوبكر، عمر بن‌ الخطاب‌ ليخرجهم‌ من‌ بيت‌ فاطمة‌ وقال‌ له‌: ان‌ أبوا فقاتِلهم‌، فاقبل‌ بقبس‌ من‌ نار أن‌ يضرم‌ عليهم‌ الدار، فلقيته‌ فاطمة ‌فقال‌: يا ابن‌ الخطاب‌ أجئت‌ لتحرق‌ دارنا؟! قال‌: نعم‌، أو تدخلوا فيما دخلت‌ فيه‌ الاُمّة‌». [عقد الفريد: 4/93، چاپ مکتبه هلال]. «علي‌ و عباس‌ و زبير در خانه‌ فاطمه‌ نشسته‌ بودند تا اينكه‌ ابوبكر عمر بن‌ خطاب‌ را فرستاد تا آنان‌ را از خانه‌ فاطمه‌ بيرون‌ كند و به‌ او گفت‌: اگر بيرون‌ نيامدند، با آنان‌ نبرد كن‌ و در اين‌ موقع‌ عمر بن ‌خطاب‌ مقداري‌ از آتش‌ به‌‌سوي‌ خانه‌ فاطمه‌ رهسپار شد تا خانه‌ را بسوزاند، در اين‌ موقع‌ با فاطمه‌ روبرو شد. دختر پيامبر گفت‌: اي ‌فرزند خطاب‌ آمدي‌ خانه‌ ما را بسوزاني‌، او در پاسخ‌ گفت‌: بلي‌ مگراين‌ كه‌ در آنچه‌ كه‌ امت‌ وارد شدند، شما نيز وارد شويد». تا اينجا بخشي‌ (بخشي‌ كه‌ در آن‌ به‌ تصميم‌ به‌ هتك‌ حرمت‌تصريح‌ شده‌ است‌) پايان‌ پذيرفت‌، اكنون‌ به‌ دنبال‌ بخش‌ دوم‌ كه ‌حاكي‌ از جامه‌ عمل‌ پوشيدن‌ اين‌ نيت‌ جسورانه‌ است‌، مي‌پردازيم‌! يورش‌ به‌ خانه‌ وحي‌  در اينجا سخنان‌ آن‌ گروه‌ كه‌ فقط‌ به‌ سوء نيت‌ خليفه‌ و ياران‌ او اشاره‌ كردند به‌ پايان‌ رسيد، گروهي‌ كه‌ نخواستند و يا نتوانستند دنبال‌ فاجعه‌ را به‌ طور روشن‌ منعكس‌ كنند، در حالي‌ كه‌ برخي‌، به‌ اصل‌ فاجعه‌ يعني‌ يورش‌ به‌ خانه‌ و... اشاره‌ نموده‌ و تا حدّي‌ نقاب‌ از چهره‌ حقيقت‌ برافكندند، اينك‌ در اينجا به‌ مدارك‌ يورش‌ و هتك‌ حرمت‌ اشاره‌ مي‌نماييم‌: «در اين‌ بخش‌ نيز در نقل‌ مصادر غالباً ترتيب‌ زماني‌را در نظر مي‌گيريم‌».

6- ابو عبيد و كتاب‌ «الأموال‌» ابو عبيد قاسم‌ بن‌ سلام‌ (متوفاي‌ 224 در كتاب‌ نفيس‌ خود به‌ نام‌ «الأموال‌» كه‌ مورد اعتماد فقيهان‌ اسلام‌ است‌ نقل‌ مي‌كند: عبدالرّحمن‌ بن‌ عوف‌ مي‌گويد: كه‌ من‌ در بيماري‌ ابوبكر براي‌ عيادت‌ او وارد خانه‌ او شدم‌ پس‌ از گفتگوي‌ زياد به‌ من‌ گفت‌: آرزو مي‌كنم‌ اي‌ كاش‌ سه‌ چيز را كه‌ انجام‌ داده‌ام‌، انجام‌ نمي‌دادم‌، همچنان‌ كه‌ آرزو مي‌كنم‌ اي‌ كاش‌ سه‌ چيز را كه‌ انجام‌ نداده‌ام‌، انجام‌ مي‌دادم‌. همچنين‌ آرزو مي‌كنم‌ سه‌ چيز را از پيامبر سؤال‌ مي‌كردم‌. امّا آن‌ سه‌ چيزي‌ كه‌ انجام‌ داده‌ام‌ و آرزو مي‌كنم‌ كه‌ اي‌ كاش ‌انجام‌ نمي‌دادم‌ عبارتند از 1: «وددت‌ انّي‌ لم‌ أكشف‌ بيت‌ فاطمة‌ وتركته‌ وان‌ اغلق‌ على ‌الحرب». [الأموال: 195، چاپ نشر کليات از هريه، الأموال، 144، بيروت و نيز ابن عبد ربه در عقد الفريد: 4/93 نقل کرده است چنان که خواهد آمد] اي‌ كاش‌ پرده‌ حرمت‌ خانه‌ فاطمه‌ را پاره‌ نمي‌كردم‌ و آن ‌را به‌ حال‌ خود وا مي‌گذاشتم‌ هرچند براي‌ جنگ‌ بسته‌ شده‌ بود. ابوعبيد هنگامي‌ كه‌ به‌ اينجا مي‌رسد به‌ جاي‌ جمله‌: «لم‌ أكشف بيت‌ فاطمة‌ و تركته‌...» مي‌گويد: كذا وكذا. و اضافه‌ مي‌كند كه‌ من ‌مايل‌ به‌ ذكر آن‌ نيستم‌!.

ولي‌ هرگاه‌ «ابو عبيد» روي‌ تعصّب‌ مذهبي‌ يا علّت‌ ديگر از نقل ‌حقيقت‌ سر برتافته‌ است‌، زياد محقّقان‌ كتاب‌ «الأموال‌» در پاورقي ‌مي‌گويند: جمله‌ حذف‌ شده‌ در كتاب‌ «ميزان‌ الاعتدال‌» (به‌ نحوي‌ كه‌ بيان‌ گرديد) وارد شده‌ است‌، افزون‌ بر آن‌، «طبراني‌» در «معجم‌» خود و «ابن‌ عبد ربه‌» در «عقد الفريد» و افراد ديگر جمله‌هاي‌ حذف ‌شده‌ را آورده‌اند. (دقت‌ كنيد)

7- طبراني‌ و معجم‌ كبير ابوالقاسم‌ سليمان‌ بن‌ احمد طبراني‌ (260-360) كه‌ ذهبي‌ در «ميزان‌ الاعتدال‌» در حق‌ّ او مي‌گويد: حافظ‌ و ثبت‌ [ميزان الاعتدال: 2/195]. مؤلف‌ كتاب‌ «الـمعجم‌ الكبير» كه‌ كراراً چاپ‌ شده‌ است‌، آنجا كه‌ درباره‌ ابي‌بكر وخطبه‌ها و وفات‌ او سخن‌ مي‌گويد، يادآور مي‌شود: ابي‌بكر به‌ هنگام‌ مرگ‌، اموري‌ را تمنا كرد. اي‌ كاش‌ سه‌ چير را انجام‌ نمي‌دادم‌. اي‌ كاش‌ سه‌ چيز را انجام‌ مي‌دادم‌. اي‌ كاش‌ سه‌ چيز را از رسول‌ خدا سؤال‌ مي‌كردم‌. درباره‌ آن‌ سه‌ چيزي‌ كه‌ انجام‌ داده‌ و آرزو كرد كه‌ اي‌ كاش‌ انجام ‌نمي‌دادم‌، چنين‌ مي‌گويد: «أمّا الثلاث‌ اللائي‌ وددت‌ أني‌ لم‌ أفعلهنّ، فوددت‌ انّي‌ لم‌ أكن‌أكشف‌ بيت‌ فاطمة‌ وتركته»‌. [معجم کبير طبراني: 1/62، شماره حديث 34، تحقيق حمدي عبد المجيد سلفي]. «آن‌ سه‌ چيزي‌ كه‌ آرزو مي‌كنم‌ كه‌ اي‌ كاش‌ انجام‌ نمي‌دادم‌، آرزو مي‌كنم‌ كه‌ هتك‌ خانه‌ فاطمه‌ نمي‌كردم‌ و آن‌ را به‌ حال‌ خود واگذار مي‌كردم»‌!. اين‌ تعبيرات‌ به‌ خوبي‌ نشان‌ مي‌دهد كه‌ تهديدهاي‌ عمر اجمالاً تحقّق‌ يافت‌.

8- ابن‌ عبد ربه‌ و «عقد الفريد» ابن‌ عبد ربه‌ اندلسي‌ مؤلّف‌ كتاب‌ «العقد الفريد» (متوفاي‌ 463ﻫ.ق) در كتاب‌ خود از عبدالرحمن‌ بن‌ عوف‌ نقل‌ مي‌كند: من‌ در بيماري‌ ابي‌بكر بر او وارد شدم‌ تا از او عيادت‌ كنم‌، اوگفت‌: آرزو مي‌كنم‌ كه‌ اي‌ كاش‌ سه‌ چيز را انجام‌ نمي‌دادم‌ و يكي‌ ازآن‌ سه‌ چيز اين‌ است‌: «وددت‌ انّي‌ لم‌ أكشف‌ بيت‌ فاطمة‌ عن‌ شي‌ وان‌ كانوا اغلقوه‌ على‌الحرب‌». [عقد الفريد: 4/93، چاپ مکتبه الهلال]. «اي‌ كاش‌ در خانه‌ فاطمه‌ را باز نمي‌كردم‌ هر چند آنان ‌براي‌ نبرد درِ خانه‌ را بسته‌ بودند». و نيز اسامي‌ و عبارات‌ شخصيت‌‌هايي‌ كه‌ اين‌ بخش‌ از گفتار خليفه‌ را نقل‌ كرده‌اند خواهد آمد.

9- سخن‌ نظّام‌ در كتاب‌ «الوافي‌ بالوفيات‌» ابراهيم‌ بن‌ سيار نظام‌ معتزلي‌ (160-231) به‌ خاطر زيبايي‌ كلامش‌ در نظم‌ و نثر به‌ نظّام‌ معروف‌ شده‌ است‌ و در كتاب‌هاي ‌متعددي‌، واقعه‌ بعد از حضور در خانه‌ فاطمه سلام الله عليها را نقل‌ مي‌كند. او مي‌گويد: «انّ عمر ضرب‌ بطن‌ فاطمة‌ يوم‌ البيعة‌ حتى‌ ألقت‌ الـمحسن‌ من ‌بطنها». [الوافي بالوفيات: 6/17، شماره 2444، ملل و نحل شهرستاني: 1/57، چاپ دار المعرفة، بيروت. و در ترجمه نظام به کتاب بحوق في الـملل والنحل: 3/248-255 مراجعه شود]. «عمر در روز اخذ بيعت‌ براي‌ ابي‌بكر بر شكم‌ فاطمه‌ زد، او فرزندي‌ كه‌ در رحم‌ داشت‌ و نام‌ او را محسن‌ نهاده‌ بودند، سقط‌ كرد»!!. دقت‌ كنيد.

10- مبرد در كتاب‌ «كامل‌» محمّد بن‌ يزيد بن‌ عبدالاكبر بغدادي‌ (210-285) اديب‌، و نويسنده‌ معروف‌، صاحب‌ آثار گران‌ سنگ‌، در كتاب‌ «الكامل‌» خود، از عبدالرّحمن‌ بن‌ عوف‌ داستان‌ آرزوهاي‌ خليفه‌ را مي‌نويسد، و يادآور مي‌شود: «وددت‌ انّي‌ لم‌ أكن‌ كشفت‌ عن‌ بيت‌ فاطمة‌ وتركته‌ ولو أغلق‌ على ‌الحرب‌». [شرح نهج البلاغة: 2/47، چاپ مصر]. آرزو مي‌كردم‌ اي‌ كاش‌ بيت‌ فاطمه‌ را هتك‌ حرمت‌ نمي‌كردم‌ و آن‌ را رها مي‌نمودم‌ هر چند براي‌ جنگ‌ بسته‌ باشد.

11- مسعودي‌ و «مروج‌ الذهب‌» مسعودي‌ (متوفاي‌ 325) در «مروج الذهب»‌ مي‌نويسد: آنگاه‌ كه‌ ابوبكر در حال‌ احتضار چنين‌ گفت‌: سه‌ چيز انجام‌ دادم‌ و تمنا مي‌كردم‌ كه‌ اي‌ كاش‌ انجام‌ نمي‌دادم ‌يكي‌ از آن‌ سه‌ چيز: «فوددت‌ انّي‌ لم‌ أكن‌ فتشت‌ بيت‌ فاطمة‌ وذكر في‌ ذلك‌ كلاماً كثيراً». [مروج الذهب: 2/301، چاپ دار اندلس، بيروت]. آرزو مي‌كردم‌ كه‌ اي‌ كاش‌ هتك‌ حرمت‌ خانه‌ زهرا را نمي‌كردم‌ و در اين‌ مورد سخن‌ زيادي‌ گفت‌! مسعودي‌ با اينكه‌ نسبت‌ به‌ اهل‌ بيت‌ گرايش‌هاي‌ نسبتاً خوبي ‌دارد، ولي‌ باز اينجا از بازگويي‌ سخن‌ خليفه‌ خودداري‌ كرده‌ و با كنايه‌ رد شده‌ است‌ و اينكه‌ او سخن‌ زيادي‌ در اين‌ مورد گفت‌. حالا اين‌ سخن‌ زياد چه‌ بود؟خدا مي‌داند و بندگان‌ خدا هم‌ اجمالاًمي‌دانند.

12- ابن‌ ابي‌ دارم‌ در كتاب «ميزان‌ الاعتدال‌» «احمد بن‌ محمّد» معروف‌ به‌ «ابن‌ ابي‌ دارم‌» محدث‌ كوفي ‌(متوفاي‌ 357)، كسي‌ كه‌ محمّد بن‌ أحمد بن‌ حماد كوفي‌ درباره‌ او مي‌گويد: «كان‌ مستقيم‌ الأمر، عامة‌ دهره». او در سراسر عمر خود پوينده‌ راه‌ راست‌ بود باتوجه‌ به‌ اين‌ موقعيت‌ نقل‌ مي‌كند كه‌ در محضر او اين‌ خبر خوانده‌ شد: «انّ عمر رفس‌ فاطمة‌ حتد‌ أسقطت‌ بمحسن‌». «عمر لگدي‌ بر فاطمه‌ زد و او فرزندي‌ كه‌ در رحم‌ به‌ نام‌ محسن‌داشت‌ سقط‌ كرد!». [ميزان الاعتدال: 3/459]. (دقت‌ كنيد)

13- عبدالفتاح‌ عبدالمقصود و كتاب‌ «الامام‌ علي» وي‌ هجوم‌ به‌ خانه‌ وحي‌ را در دو مورد از كتاب‌ خود آورده‌است‌ و ما به‌ نقل‌ يكي‌ بسنده‌ مي‌كنيم‌: «والّذي‌ نفس‌ عمر بيده‌، ليخرجن‌َّ أو لاحرقنّها علي‌ من‌ فيها...! قالت‌ له‌ طائفة‌ خافت‌ اللّه‌، ورعت‌ الرسول‌ في‌عقبه‌: يا أبا حفص‌، ان‌ّ فيها فاطمة‌...! فصاح‌ لا يبالي‌: واءن‌...! واقترب‌ وقرع‌ الباب‌، ثم‌ّ ضربه‌ واقتحمه‌...وبداله‌ علي‌ّ... ورن‌ حينذاك‌ صوت‌ الزهراء عند مدخل‌ الدار... فان‌ هي‌ الا طنين‌ استغاثة‌...». [عبد الفتاح عبد الـمقصود، علي بن أبي طالب: 4/276-277]. «قسم‌ به‌ كسي‌ كه‌ جان‌ عمر در دست‌ اوست‌ يا بايد بيرون‌ بياييد يا خانه‌ را بر سر ساكنانش‌ آتش‌ مي‌زنم‌ عده‌اي‌ كه‌ از خدا مي‌ترسيدند و رعايت‌ منزلت‌ پيامبر را پس‌ از خود او مي‌كردند، گفتند: ابا حفص‌، فاطمه‌ در اين‌ خانه‌ است‌. بي‌پروا فرياد زد: «باشد!». نزديك‌ شد، در زد، سپس‌ با مشت‌ و لگد به‌ در كوبيد تا به‌ زور وارد شود. علي پيدا شد. طنين‌ صداي‌ زهرا در نزديكي‌ مدخل‌ خانه‌ بلند شد... اين‌ ناله ‌استغاثه‌ او بود...». نتيجه‌: آيا با اين‌ همه‌ مدارك‌ روشن‌ كه‌ عموماً از منابع‌ خودتان ‌نقل‌ شده‌ است‌ باز هم‌ مي‌گوئيد «افسانه‌ شهادت‌...!».

انصاف‌ كجاست‌؟!.

رحلت یا شهادت؟ جوابیه‌ی بخش 1

پاسخي‌ به‌ تمام رواياتي که براي اثبات شهادت از آن استدلال شده است بويژه مقاله‌ دردانه‌ي كوثر و يورش‌ به‌ خانه ي‌ وحي‌ عصمت‌ حضرت‌ زهرال از ديدگاه‌ اهل‌ سنت‌ و جماعت‌:

احاديث‌ و رواياتي‌ كه‌ از رسول‌ اكرم درباره‌ي‌ حضرت‌ فاطمه‌ زهرال نقل‌ شده‌اند همه‌ آنها دلالت‌ بر مقام‌ والا و مرتبه‌ بلند آن‌ بانوي‌ بزرگوار نزد خداوند و پيامبر او دارند و به‌ همين‌ خاطر پيامبر فرمودند: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى يُؤْذِينِى مَا آذَاهَا». [صحيح مسلم بشرح النووي: ج 8، ص: 243، دار ابي‌حيان 1415ﻫ 1995م] «فاطمه‌ پاره‌ي‌ تن‌ من‌ است‌ مي‌آزارد مرا آنچه‌ سبب‌ آزار او شود».

و همچنين‌ در روايتي‌ آمده‌: «يا فاطمة‌ :إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِغَضَبِكِ وَيَرْضَى لِرَضَاكِ». [حاکم، مستدرک حاکم: ج 4، ص: 139، شماره‌ي حديث: 4783، دار الـمعرفتة، 1418ﻫ، 1998م]. «اي‌ فاطمه‌! خداوند با ناخشنودي‌ تو ناخشنود و با خشنودي‌ تو خشنود مي‌گردد».

در همه‌ اين‌‌گونه‌ روايات‌ به‌ مقام‌ و مناقب‌ حضرت‌ فاطمه‌ زهرال تصريح‌ شده‌ است‌، نه‌ بر عصمت‌ آن‌ بزرگوار، چه‌ در هيچ‌ يك‌ از روايات‌ به‌ عصمت‌ حضرت‌ زهرال تصريح‌ نشده‌ است‌. و به‌ همين‌ خاطر، امام‌ شرف‌ الدين‌ نووي‌ در ذيل ‌حديث: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى...». مي‌نويسد:

آنچه‌ رنجيدگي‌ و ايذاء حضرت‌ فاطمهل را فراهم‌ آورد، سبب‌ ايذاء پيامبر اسلام مي‌گردد كه‌ علما آن‌ را حرام‌ قرار داده‌اند. [شرح النووي: ج 8، ص: 243، دار ابي‌حيان 1415ﻫ 1995م].

و اگر قرار باشد كه‌ ما از احاديث‌ فضايل‌ و مناقب‌، بر عصمت‌ استدلال‌ نماييم‌، در آن‌ صورت‌ بسياري‌ از ازواج‌ مطهرات‌ و صحابه ‌نيز معصوم‌ مي‌شوند، از باب‌ نمونه‌، درباره‌ي‌ حضرت‌ عايشهل آمده‌ است‌: «سئل‌ رسول‌ الله مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْكَ؟ قَالَ: عَائِشَةُ». [ابن حبان، صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان: ج 16، ص: 40، شماره حديث: 7107]. «از پيامبر اكرم پرسيدند: دوستدارترين‌ مردم‌ نزد تو كيست‌؟ فرمود: عايشه‌».

يا آنكه‌ پيامبر به‌ ام‌ سلمه‌ فرمود: «يَا أُمَّ سَلَمَةَ لاَ تُؤْذِينِى فِى عَائِشَةَ فَإِنَّهُ وَاللَّهِ مَا نَزَلَ عَلَىَّ الْوَحْىُ وَأَنَا فِى بَيْتِ امْرَأَةٍ مِنْ نِسَائِى غَيْرَ عَائِشَةَ». [احمد، مسند احمد: ج6، ص: 193، دار الفکر، صحيح ابن حبان: ج 16، ص: 44، شماره حديث 7109]. «اي‌ ام‌ سلمه‌! درباره‌ي‌ عايشه‌ مرا اذيت‌ نكن‌، به‌ خدا قسم‌! وحي‌ در هيچ‌ يك‌ از خانه‌هاي‌ همسران‌ من‌، غير از خانه‌ي‌عايشه‌ بر من‌ نازل‌ نشده‌ است»‌.

در روايتي‌ از ابن‌ عباس‌ آمده‌ است‌:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ».‌ [صحيح ابن حبان: ج 15، ص: 470، شماره‌ي حديث: 4010 و مسند احمد: ج 1، ص 293، دار الفکر] ابن‌ عباس‌ مي‌گويد: «رسول‌ اكرم فرمود: برترين‌ زنان‌ بهشت‌ عبارتند از: (خديجه‌) دختر خويلد و فاطمه‌ دختر محمد و مريم‌ دختر عمران‌ و آسيه‌ دختر مزاحم‌ (همسر فرعون)».

از اين‌ رو استناد از روايات‌ فضايل‌ و مناقب‌ بر عصمت‌ حضرت‌ فاطمه‌ زهرال بي‌مورد است‌ و عصمت‌ از ديدگاه‌ اهل‌ سنت‌ و جماعت‌ فقط‌ مختص‌ انبيا‡ است‌ و هيچ‌‌يك‌ از صحابه‌، تابعين‌ و ائمه‌، معصوم‌ نمي‌باشند.

**احترام‌ خانه‌ي‌ فاطمه‌ زهرال:**

بدون‌ ترديد احترام‌ به‌ خانه‌ حضرت‌ زهرال احترام‌ به‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم است‌ و هتك‌ حرمت‌ حضرت‌ زهرال، توهين‌ به‌ رسول‌ اكرم و خاندان‌ او محسوب‌ مي‌گردد، كه‌ هيچ‌ مسلماني‌ آن‌ را جايز نمي‌داند.

اما بر خلاف‌ آنچه‌ ديگران‌ ادعا مي‌نمايند، ما معتقديم‌ كه‌ همه‌ي‌ صحابه‌ و خصوصاً حضرت‌ ابوبكر و عمرب با دختر ‌گرامي ‌رسول‌ اكرم رفتاري‌ شايسته‌ داشته‌اند و احترام‌ خانه‌ آن‌ بانوي‌ بزرگوار را كاملاً مراعات‌ نموده‌اند.

چنانچه‌ حضرت‌ ابوبكر توصيه‌ فرمودند: «ارقبوا محمداً في أهل‌ بيته».‌ [بخاري، صحيح بخاري: ج 4، ص: 579، کتاب فضائل اصحاب النبي، باب مناقب قرابة رسول الله، شماره حديث: 3713، دار الکتب العلمية، بيروت، 1412ﻫ، 1992م] «حال‌ محمد را درباره‌ي‌ اهل‌ بيتش‌ مراعات‌ كنيد».

و فرمودند: «وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَىَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِى». [همان مرجع: ج 4، ص 579، شماره حديث: 3712]. «قسم‌ به‌ ذاتي كه‌ جانم‌ در دست‌ اوست ‌ارتباط‌ و خويشاوندي‌ با خاندان‌ پيامبر نزد من‌ دوستدارتر از آن‌ است‌ كه‌ با خويشاوندان‌ خويش‌، خويشاوندي‌ نمايم‌».

و از طرفي‌ حضرت‌ ابوبكر جدّ برخي‌ از ائمه‌ محسوب‌ مي‌گردد چنانكه‌ امام‌ صادق‌/ كه‌ مادرش‌ ام‌ فروه‌ نواده‌ي‌ محمد وعبدالرحمن‌، پسران‌ ابوبكر بود مي‌فرمود: «من‌ از دو سو نواده‌ي‌ ابوبكرم». «‌ولدني أبوبكر مرتين»‌ [أعيان الشيعة: ج1، ص: 659].

و علامه‌ عبدالحسين‌ احمد اميني‌ نجفي‌ در كتاب‌ «الغدير» مي‌گويد:

«بزرگداشت‌ و احترام‌ يار غار بزرگوار پيامبر و مهاجري‌ كه‌ به‌ تنهايي‌ پيامبر اسلام‌ را در سفر هجرت‌ همراهي‌ مي‌كرد و نامش‌ در سر فهرست‌ مهاجران‌ ثبت‌ است‌، بايد براي‌ ما اهميت‌ داشته‌ باشد. و نشناختن‌ حق‌ ابوبكر و كم‌ رنگ‌ جلوه‌ دادن‌ شخصيت‌ او، ازجنايات‌ فاحش‌ و قضاوت‌ ناعادلانه‌ و داوري‌ از روي‌ احساسات‌ به‌ شمار مي‌آيد». [الغدير: ج 7، ص: 73-74، دار الکتاب العربي: 1403ﻫ 1983م].

حضرت‌ عمر فاروق نيز به‌ اهل‌ بيت‌ پيامبر احترام‌ خاصي‌ قايل‌ بودند. و خطاب‌ به‌ حضرت‌ فاطمهل فرمودند: «يا فاطمة والله ما رأيت أحدا أحب إلى رسول الله منك والله ما كان أحد من الناس بعد أبيك أحب إلى منك». [مستدرک حاکم: ج4، ص 139، شماره حديث: 4789، دار الـمعرفة، 1418ﻫ 1998م]. «اي‌ فاطمه‌! بخدا قسم‌ من‌ كسي‌ را محبوب‌تر از تو نزد پيامبر خدا نيافتم‌ و به خدا قسم‌ هيچ‌ كسي‌ بعد از پدر بزرگوارت‌ نزد من‌ محبوب‌تر از شما نيست»‌.

عقيده‌ و اراده‌ي‌ خاص‌ حضرت‌ عمر فاروق به‌ اهل‌ بيت‌ پيامبر، سبب‌ شد تا ايشان‌ از ام‌ كلثوم‌ل دختر گرامي ‌حضرت‌ علي‌ و فاطمه‌ زهراب خواستگاري‌ نمايند.

چنانكه‌ مورخ‌ شهير شيعي‌، احمد بن‌ أبي‌ يعقوب‌ يعقوبي‌ متوفي‌ (284ﻫ.ق) مي‌گويد: عمر، ام‌ كلثوم‌، دختر علي‌ بن‌ ابي‌‌طالب‌ را كه ‌مادرش‌ فاطمه‌، دختر پيامبر بود از علي‌ بن‌ ابي‌‌طالب‌ خواستگاري‌ كرد. پس‌ علي‌ گفت‌: كه‌ او هنوز كودك‌ است‌، عمر گفت‌: آنچه ‌پنداشتي‌ نخواستم‌. ليكن‌ خود از پيامبر خدا شنيدم‌ كه‌ فرمود: «كل‌ سبب‌ ونسب‌ ينقطع‌ يوم‌ القيامة‌ الا سببي‌ وصهري»‌.

هر بستگي‌ و خويشاوندي‌ در روز رستاخيز بريده‌ مي‌شود، جز بستگي‌ و خويشي‌ و دامادي‌ من‌، پس‌ خواستم‌ كه‌ مرا بستگي‌ ودامادي‌ با پيامبر خدا باشد، پس‌ او را به‌ زني‌ گرفت‌ و ده‌ هزار دينار به‌ او مهريه‌ داد. [يعقوبي: احمد بن ابي يعقوب، تاريخ يعقوبي، ج2، ص: 35، ترجمه محمد ابراهيم آيتي، شرکت انتشارات علمي و فرهنگي 1366ﻫ .ش].

جاي‌ بسي‌ شگفتي‌ است‌ كه‌ نويسندگان‌ مقاله‌ي‌ دردانه‌ي‌ كوثر و يورش‌ به‌ خانه‌ي‌ وحي‌، ازدواج‌ حضرت‌ عمر فاروق را با دخترحضرت‌ علي مورد نقد قرار نداده‌اند و اين‌ واقعه‌ را منكر نشده‌اند در صورتي كه‌ كدام‌ عقل‌ سليم‌ مي‌پذيرد كه‌ حضرت‌ علي دخترش‌ را به‌ ازدواج‌ قاتل‌ همسر گرامي‌اش‌، فاطمهل در آورد و با وي‌ رابطه‌ي دوستانه‌ برقرار نمايد!.

**نقد روايات‌ هتك‌ حرمت‌ خانه‌ي حضرت‌ زهرال:**

نويسندگان‌ مقاله‌ي‌ در دانه‌ي‌ كوثر و يورش‌ به‌ خانه‌ي‌ وحي‌ به‌ طرزي‌ ماهرانه‌ (با قطع‌ و غمض‌ برخي‌ از روايات‌) كوشيده‌اند تا عباراتي‌ را از كتب‌ اهل‌ سنت‌ نقل‌ نمايند و شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ زهرال را حقيقتي‌ تاريخي‌ جلوه‌ دهند. كه‌ ما در اين‌ بخش‌ به‌ نقد روايات‌ نقل‌ شده‌ مي‌پردازيم‌ و قضاوت‌ در تحريف‌ روشن‌ تاريخ‌ را بر عهده‌ي‌ خوانندگان‌ گرامي‌ مي‌گذاريم‌.

1ـ ابن‌ ابي‌‌شيبه‌ و كتاب‌ «الـمصنف»‌:

«عن زيد بن أسلم عن أبيه أسلم أنه حين بويع لابي بكر بعد رسول الله كان علي والزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول الله فيشاورونها ويرتجعون في أمرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال : يا بنت رسول الله! والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك، وأيم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك، إن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت، قال : فلما خرج عمر جاءوها فقالت: تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وأيم الله ليمضين لـما حلف عليه». [ابن ابي شيبه، الـمصنف في الأحاديث والاثار: ج8، ص: 572، کتاب الـمغازي: باب ما جاء في خلافة أبي‌بکر وسيرته في الردة، دار الفکر، 1409 ﻫ 1989م].

نويسندگان‌ مقاله‌ي‌ دردانه‌ي‌ كوثر و يورش‌ به‌ خانه‌ي‌ وحي‌ اين‌ قسمت‌ از روايت‌ را كه‌ به‌ ظاهر دلالت‌ بر اقدام‌ به‌ سوزاندن‌ خانه ي‌ حضرت ‌زهرال توسط‌ عمر فاروق را دارد نقل‌ نموده‌اند، و از نقل‌ ادامه‌ همين‌ روايت‌ ابن‌ ابي‌ شيبه‌ كه‌ اقدام‌ به‌ سوزاندن‌ خانه ‌حضرت‌ زهرال را كاملاً منتفي‌ مي‌نمايد و بيعت‌ حضرت‌ علي‌ و ياران‌ او را به‌ اثبات‌ مي‌رساند، سر باز زده‌اند.

چنانكه‌ در ادامه‌ روايت‌ مي‌آيد كه‌ حضرت‌ فاطمه‌ل فرمودند: «فانصرفوا راشدين، فروا رأيكم ولا ترجعوا إلي، فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لأبي بكر». [همان مرجع: ج 8، ص: 572]. «به‌ خوبي‌ بازگرديد و تصميمتان‌ را قطعي‌ نماييد، و نزد من‌ بر نگرديد، چنانکه‌ آنان‌ (علي‌ و ياران‌ او) از نزد فاطمه‌ برگشتند و تا با ابوبكر بيعت‌ نكردند به‌ خانه‌ فاطمهل باز نگشتند».

**برداشت‌ نادرست‌ از روايت‌ ابن‌ ابي‌ شيبه‌:**

براستي‌ اگر ما با ديده‌ي‌ انصاف‌ و به‌ دور از تعصب‌ محتواي‌ روايت‌ ابن‌ ابي‌‌شيبه‌ را بررسي‌ نماييم‌ بجاي‌ توهين‌ و هتك‌ حرمت‌ به ‌حضرت‌ فاطمه‌ زهرال، احترام‌ و بزرگداشت‌ آن‌ بانوي‌ بزرگوار به‌ اثبات‌ مي‌رسد كه‌ ما نكات‌ قابل‌ توجه‌ روايت‌ مزبور را برمي‌شماريم‌:

**الف‌:** در روايت‌ آمده‌ است‌ كه‌ حضرت‌ عمر فاروق قبل‌ از هرگونه‌ اقدامي‌ شخصاً نزد حضرت‌ فاطمهل رفت‌ و مقام‌ و منزلت‌ او را چنين‌ بيان‌ فرمود: «والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك»‌. [همان مرجع: ج 8 ص 572]. «اي‌ فاطمه‌! به‌ خدا قسم‌ هيچ‌ كسي‌ نزد ما محبوب‌تر از پدر گراميت‌ نيست‌، و به‌ خدا قسم‌ هيچ‌ كس‌ بعد از پدر بزرگوارت‌ نزد ما محبوب‌تر از شمانيست»‌.

عملكرد حضرت‌ فاروق‌ اعظم، و بيان‌ منزلت‌ دخت‌ گرامي‌ رسول‌ اكرم نشان‌ احترام‌ و محبت‌ به‌ اهل‌ بيت‌ رسول‌ اكرم مي‌باشد.

**ب‌:** مسأله‌ بيعت‌ با خليفه‌ از چنان‌ اهميتي‌ برخوردار بود كه‌ حضرت‌ عمر فاروق با الفاظي‌ سخت‌ اين‌ مسأله‌ را به‌ حضرت ‌فاطمهل تفهيم‌ نمود و فرمود: «وأيم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك ، إن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت».‌ [همان مرجع: ج 8 ص: 572]. «به‌ خدا قسم‌! هيچ‌ چيزي‌ مانع‌ من‌ نمي‌شود كه‌ در مورد كساني‌ كه‌ نزد تو گرد آمده‌اند دستور دهم‌ تا خانه‌ را بر آنان‌ بسوزانند».

مسأله‌ بيعت‌ بخاطر اتحاد و همبستگي‌ مسلمانان‌ از اهميت‌ ويژه‌اي‌ برخوردار بود، و با عنايت‌ به‌ تأكيدات‌ پيامبر اسلام در مورد اتحاد و همبستگي‌ و اجتناب‌ از تفرقه‌ و بيعت‌ با چند خليفه‌ [ر.ک، هيثمي، نور الدين، منبع الزوائد و مجمع الفوائد: ج5، ص 359، کتاب الخلافة، باب النهي عن مبايعة خليفتين دار الفکر: 1412 ﻫ 1994م]، «حضرت‌ عمر فاروق مصلحت‌ را در آن‌ ديد تا مخالفان ‌بيعت‌ با ابوبكر را تهديد نمايد.

**ج‌:** حضرت‌ فاطمه‌ زهرال به‌ مخالفان‌ ابوبكر مشورت‌ بيعت‌ داد و در تأكيد و تأييد فرموده‌هاي‌ حضرت‌ عمرفاروق فرمود: «فانصرفوا راشدين، فروا رأيكم ولا ترجعوا إلي». [ابن ابي شيبه، الـمصنف في الأحاديث والاثار: ج8، ص: 572، کتاب الـمغازي، باب ما جاء في خلافة أبي بکر وسيرته في الردة: دار الفکر 1409 ﻫ 1989م] «به‌ خوبي‌ باز گرديد و تصميم‌ تان‌ را قطعي‌ نماييد و نزد من ‌نياييد».

**د:** عدم‌ اثبات‌ سوزاندن‌ خانه‌ ي حضرت‌ زهرال توسط‌ حضرت‌ عمر فاروق و بسنده‌ نمودن‌ حضرت‌ عمر فاروق به‌ تهديد مصلحت‌‌آميز، چنانكه‌ در پايان‌ روايت‌ آمده‌ است‌: «فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لابي بكر». [همان مرجع: ج 8 ص 572]. «از نزد فاطمه‌ بازگشتند و تا با ابوبكر بيعت‌ نكردند به‌ خانه‌ فاطمه‌ نيامدند».

**نتيجه‌:** در هيچ‌ جاي‌ روايت‌ ابن‌ ابي‌ شيبه‌ به‌ سوزاندن‌ خانه ي‌ حضرت‌ زهرال تصريح‌ نشده‌ است‌ و اگر تهديد محض‌ بمثابه‌ي‌ سوزاندن‌ خانه‌ي‌ حضرت‌ زهرا محسوب‌ مي‌شود، پس‌ تهديداتي‌ كه‌ از رسول‌ اكرم‌ نقل‌ شده‌ است‌، بايد به‌ حقيقت‌ حمل ‌شود. چنانكه‌ مي‌فرمايد: «ان‌ الله أمرني‌ أن‌ أحرق‌ قريشاً». [شرح نووي: ج17، ص: 195، کتاب الجنة، باب الصفة التي يعرف بها في الدنيا اهل الجنة واهل النار، شماره 7136-63/1، دار الـمعرفة 1414ﻫ 1994م]. «خداوند به‌ من‌ دستور داده‌ تا قريش‌ را بسوزانم‌».

«والَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبَ، ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلاَةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا، ثُمَّ آمُرَ رَجُلاً فَيَؤُمَّ النَّاسَ، ثُمَّ أُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ».‌ [بخاري، صحيح بخاري: ج1، ص: 197، کتاب الاذان، باب وجود صلاة الجماعة، شماره حديث: 644، دار الکتب العلمية، 1412 ﻫ 1992م]. «قسم‌ به‌ ذاتي‌ كه‌ جانم‌ در دست‌ اوست‌، قصد كرده‌‌ام‌ تا دستور به‌ جمع‌‌آوري‌ هيزم‌ دهم‌ سپس‌ مؤذن‌ را بگويم‌ تا اذان‌ دهد و شخصي‌ را براي‌ امامت‌ مردم‌ مقرر نمايم‌ و خود به‌ خانه‌ي‌ متخلفان‌ بروم‌ و خانه‌‌هايشان‌ را بر آنان‌ آتش‌ زنم‌».

اما هيچ‌ عاقلي‌ از روايات‌ فوق‌ بر سوزاندن‌ قريش‌ و متخلفان‌ از نماز جماعت‌ توسط‌ پيامبر اسلام استدلال‌ نمي‌نمايد، و مي‌داند كه‌ منظور پيامبر اهميت‌ دعوت‌ به‌ مسأله‌ي‌ توحيد و نماز با جماعت‌ بوده‌ است‌. لذا تأكيد و تصريح‌ به‌ سوزاندن‌ خانه‌ي‌ حضرت‌ زهرال توسط‌ عمر فاروق‌ به‌ دور از انصاف‌ و از روي‌ تعصب‌ است‌.

**ادامه را در بخش دوم بخوانيد:**

رحلت یا شهادت جوابیه‌ی بخش 2؟

**بررسي‌ روايت‌ احمد بن‌ يحيي‌ بلاذري‌ در كتاب‌ «انساب‌ الاشراف»‌:**

روايت‌ بلاذري‌ در «انساب‌ الاشراف»‌ از چند جهت‌ قابل‌ نقد و بررسي‌ مي‌باشد.

اولاً: انقطاع‌ متعدد در اسناد روايت‌،

روايتي‌ را كه‌ بلاذري‌ نقل‌ مي‌كند در آغاز آن‌ مي‌گويد: «الـمدائني‌ عن‌ مسلمة‌ بن‌ محارب‌، عن‌ سليمان‌ التيمي‌ عن‌ ابن‌ عون‌: ان‌ابابكر ارسل‌ إلى‌ علي‌ٍ...».

راوي‌ اول‌ ابوالحسن‌: علي‌ بن‌ محمد بن‌ عبدالله مدائني‌ قريشي‌ است‌ كه‌ از جانب‌ محدثين‌ مورد جرح‌ و تعديل‌ قرار گرفته‌ است‌ از آن جمله‌ حافظ‌ ابو احمد، عبدالله بن‌ عدي‌ جرجاني‌ (متوفاي‌ 365 ﻫ.ق) مي‌گويد:

«علي‌ بن‌ محمد بن‌ عبدالله بن‌ أبي‌‌سيف‌ الـمدائني‌، مولي عبدالرحمن‌ بن‌ سمرة‌ وليس‌ بالقوي‌ في‌ الحديث‌ وهو صاحب‌ الاخبار، قل ما له‌ من‌ الروايات‌ الـمسندة».‌ [عسقلاني، احمد بن حجر، لسان الـميزان، ج: 4، ص: 253، مؤسسة الرسالة: 1414ﻫ 1987م].

«علي‌ بن‌ محمد بن‌ عبدالله بن‌ ابي‌ سيف‌ مدائني، برده‌ي‌ عبدالرحمن‌ بن‌ سمره‌ است‌ وي‌ در روايت‌ حديث‌ توانا نيست‌ بيشتر به ‌روايت‌ اخبار مي‌پردازد و روايت‌ مسند او اندك‌اند».

راوي‌ ديگر سليمان‌ بن‌ طرخان‌، ابوالمعتمر بصري‌ است‌ كه‌ نه‌ از ابن‌ عون‌ روايت‌ كرده‌ و نه‌ مسلمه‌ بن‌ محارب‌ از او روايت‌ كرده‌است‌ چنانكه‌ علامه‌ جمال‌ الدين‌ مزي‌ در «تهذيب‌ الكمال»‌ آورده‌ است‌. [مزي، جمال الدين يوسف، تهذيب الکمال: ج 12، ص: 6، شماره شرح حال: 253، مؤسسة الرسالة 1407ﻫ 1987م].

و راوي‌ آخر يعني‌ عبدالله بن‌ عون‌ بن‌ أرطبان‌ است‌ وي‌ تابعي‌ است‌ به‌ خاطر آنكه‌ در سنين‌ كودكي‌ انس‌ بن‌ مالك‌ را ديده‌ است‌ اما از هيچ‌‌يك‌ از صحابه‌ي‌ پيامبر روايت‌ نكرد چنانكه‌ امام‌ شمس ‌الدين‌ احمد ذهبي‌ (متوفاي‌ 748 ﻫ.ق) مي‌فرمايد:

«ما وجدت‌ له‌ سماعاً من‌ أنس‌ بن‌ مالك‌ ولا من‌ صحابي‌ ما أنه‌ ولد في‌ حياة‌ ابن‌ عباس‌ وطبقته».‌ [ذهبي، احمد بن عثمان، سير اعلام النبلاء: ج 6، ص 3646، مؤسسة الرسالة 1414 ﻫ 1987م].

«من‌ روايتي‌ كه‌ شنيدن‌ روايت‌ وي‌ را از انس‌ بن‌ مالك‌ يا صحابي‌ ديگر ثابت‌ كند نديدم‌ در حاليكه‌ او در زمان‌ ابن‌ عباس‌ متولد شده‌ است»‌.

حال‌ با اين‌ سندي‌ كه‌ در چند جا انقطاع‌ دارد و كسي‌ كه‌ خود شاهد ماجرا نبوده‌ است‌ چگونه‌ مي‌توان‌ ادعاي‌ به‌ اين‌ بزرگي‌ را به ‌اثبات‌ رساند.

**ثانياً:** در ادامه‌ي‌ روايت‌ مي‌آيد كه‌:

«وجاء علي‌، فبايع‌ وقال‌ كنت‌ُ: عزمت‌ ان‌ لا اخرج‌ من‌ منزلي‌ حتى‌ اجمع‌ القرآن». [بلاذري، احمد بن يحيي، انساب الاشراف: ج1، ص: 576، دار المعارف، مصر، 1959 م].

«و علي‌ آمد و با ابوبكر بيعت‌ كرد و گفت‌: من‌ تصميم‌ گرفته‌ بودم‌ تا زمانيكه‌ قرآن‌ را جمع‌آوري‌ نكنم‌ از خانه‌ام‌ خارج‌ نشوم»‌.

از ادامه‌ي‌ روايت‌ دو مطلب‌ مهم‌ مشخص‌ مي‌گردد:

1- كه‌ حضرت‌ عمر فاروق هيچ‌‌گونه‌ اقدامي‌ در جهت‌ سوزاندن‌ خانه‌ي‌ حضرت‌ فاطمهل ننمود و فقط‌ به ‌تهديد مصلحت‌ آميز بسنده‌ نمود.

2- حضرت‌ علي نيز بدون‌ اينكه‌ مورد اهانت‌ قرار بگيرد خود شخصاً نزد حضرت‌ ابوبكر رفت‌ و پس‌ از بيان‌ علت‌ تأخير، بدون‌ اكراه‌ با وي‌ بيعت‌ نمود، چنانكه‌ روايتي‌ را كه‌ احمد بن‌ يحيي‌ بلاذري‌ در صفحه‌ قبل‌ از اين‌ روايت‌ نقل‌ كرده‌ كاملاً در تأييد اين‌ ادعا است‌.

«لـما بايع‌ الناس‌ أبابكر، اعتزل‌ علي‌ والزبير فبعث‌ إليهما عمر بن‌ الخطاب‌ وزيد بن‌ ثابت، فأتيا منزل‌ علي‌ فقرعا الباب‌ فنظر زبير من‌ قترة‌، ثم‌ رجع‌ إلى‌ علي‌ٍ فقال‌: هذان‌ رجلان‌ من‌ اهل‌ الجنة‌ وليس‌ لنا ان‌ نقاتلهما، قال‌: افتح‌ لهما، ثم‌ خرجا معهما حتى‌ اتيا أبابكر فقال أبوبكر: يا علي‌! أنت‌ ابن‌ عم‌ رسول‌ الله وصهره‌ فتقول‌ اني‌ أحق‌ بهذا الأمر لاهاالله! أنا أحق‌ به‌ منك‌، قال‌: لا تثريب‌ يا خليفة‌ رسول‌الله اُبسط‌ يدك‌ أبايعك‌، فبسط‌ يده‌ فبايعه»‌. [همان مرجع: ج1، ص: 585].

 «هنگامي كه‌ مردم‌ با ابوبكر بيعت‌ نمودند، علي‌ و زبير منزوي‌ شدند، (حضرت‌ ابوبكر) عمر و زيد بن‌ ثابت‌ را نزد آنان‌ فرستاد: آنان‌به‌ منزل‌ علي‌ آمدند و در زدند، حضرت‌ زبير از سوراخ‌ در نگاه‌ كرد و سپس‌ نزد علي‌ برگشت‌ و گفت‌: اينان‌ دو تن‌ از مردان‌ بهشتي‌اند،و ما حق‌ نداريم‌ با آنان‌ بجنگيم‌.

آنگاه‌ علي‌ گفت‌: در را بر آنان‌ بگشا، سپس‌ آنان‌ همراه‌ با علي‌ و زبير نزد ابوبكر آمدند، ابوبكر گفت‌: اي‌ علي‌! تو پسر عمو و داماد رسول‌ خدا هستي‌، و مي‌گويي‌: من‌ به‌ امر خلافت‌ مستحق‌ترم، نه‌، بخدا قسم‌ من‌ در اين‌ مورد از تو مستحق‌ترم‌، علي‌ گفت‌: جاي‌ سرزنش‌ نيست‌، اي‌ خليفه‌ رسول‌ خدا، دستت‌ را بياور تا با تو بيعت‌ كنم‌، آنگاه‌ ابوبكر دستش‌ را دراز كرد و علي‌ با او بيعت‌ نمود».

ثالثاً: به‌ فرض‌ اينكه‌ حضرت‌ عمر فاروق فتيله‌اي‌ در دست‌ داشته‌ باشد و تهديد به‌ سوزاندن‌ خانه‌ نمايد از كجاي‌ اين‌ روايت ‌ثابت‌ مي‌شود كه‌ حضرت‌ عمر فاروق‌ خانه‌ي‌ حضرت‌ فاطمهل را آتش‌ زد و وي‌ را به‌ شهادت‌ رساند؟!.

رابعاً: حضرت‌ علي در نهج‌ البلاغه‌ تصريح‌ مي‌كند كه‌ با مخالفان‌ بيعت‌ با خليفه‌ يا امام‌ برخورد شديد شود، گر چه‌ اين‌ كار به‌ درگيري‌ بيانجامد، آنجا كه‌ مي‌فرمايد:

«فان‌ اجتمعوا علي‌ رجل‌ وسموه‌ اماماً كان‌ ذلك‌ للّه‌ رضي‌ً، فان‌ خرج‌ عن‌ أمرهم‌ خارج‌ بطعن‌ أو بدعة‌ ردوه‌ إلي‌ ما خرج‌ منه‌، فان ‌ابي قاتلوه‌ علي‌ اتباعه‌ غير سبيل‌ الـمؤمنين‌ وولاّه ‌الله ما تولي‌». [فيض الاسلام: ترجمه و شرح نهج البلاغة، ج5، ص: 841-840، چاپ تهران].

«و چون‌ ايشان‌ (مهاجرين و انصار) گرد آمده‌ مردي‌ را خليفه‌ و پيشوا ناميدند رضا و خشنودي‌ خدا در اين‌ كار است‌، و اگر كسي‌ به‌ سبب‌ عيب‌‌جويي‌ و يا بر اثر بدعتي‌ از فرمان‌ ايشان‌ سرپيچيد او را به‌ اطاعت‌ وادار نمايند، و اگر فرمان‌ آنها را نپذيرفت‌ با او مي‌جنگند به‌ جهت‌ آنكه‌ غيرراه‌ مؤمنين‌ را پيروي‌ نموده‌، و خداوند او را واگذارد بآنچه‌ كه‌ به‌ آن‌ رو آورده‌ است»‌.

ما با آنكه‌ معتقديم‌ در امر بيعت‌ با خليفه‌ هيچ‌‌گونه‌ درگيري‌ ميان‌ شيخين‌ و حضرت‌ علي‌ رخ‌ نداده‌، اما باز هم‌ اگر حضرت‌ عمر فاروق‌ كسي‌ را تهديد كرده‌ باشد مطابق‌ با فرمان‌ حضرت‌ علي او را معذور مي‌دانيم‌.

**نقد روايات‌ ابن‌ قتيبه‌ و كتاب «الامامة‌ والسياسة»:**

در مقاله‌ افسانه‌ شهادت‌ نيز آمده‌ است‌ كه‌ برخي‌ با استناد از كتاب‌ «الامامة‌ والسياسة»‌ كه‌ به‌ زعم‌ آنان‌ نويسنده‌ي‌ آن‌ ابن‌ قتيبه‌ دينوري‌ كه ‌مسلك‌ سني‌ داشته‌، سعي‌ نموده‌اند تا از اين‌ طريق‌ شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ زهرال را به‌ اثبات‌ برسانند، اما اين‌ استناد به ‌دلائل‌ متعددي‌ قابل‌ قبول‌ نيست‌.

1- به‌ دليل‌ آن‌ كه‌ اين‌ روايت‌ بدون‌ ذكر سند و مأخذ و مدرك‌ است‌. و همه‌ مي‌دانيم‌ كه‌ در نقل‌ روايت‌ تاريخي‌ يا حديثي‌، ناقل‌ اگرسندي‌ داشته‌ باشد مطلب‌ را با ذكر سند نقل‌ مي‌كند، در اين‌ صورت‌ خواننده‌ امكان‌ مي‌يابد كه‌ در صحت‌ و سقم‌ نقل‌، تحقيق‌ كند و اگرسند را صحيح‌ يافت‌، بپذيرد و اگر ناقل‌ بدون‌ ذكر سند و مأخذ نقل‌ كند، ديگران‌ به‌ اين‌گونه‌ نقل‌ها كه‌ مدرك‌ و مأخذ و سند نقل‌ نشده، اعتماد نمي‌كنند. علماي‌ حديث‌ چنين‌ احاديثي‌ را معتبر نمي‌شمارند، محققين‌ اروپايي‌ نيز به‌ نقل‌هاي‌ تاريخي‌ بدون‌ مدرك‌ و مأخذاعتنايي‌ نمي‌كنند و آن‌ را غير معتبر مي‌شمارند و به‌ همين‌ خاطر، عبدالله بن‌ مبارك‌ محدث‌ شهير مي‌فرمايد: «الاسناد من‌ الدين‌ ولولا الاسناد لقال‌ من‌ شاء ما شاء». [ابن صلاح، علوم الحديث: ص: 256، دار الفکر الـمعاصر، 1406ﻫ 1986م]. «اسناد جزيي‌ از دين‌ است‌ و اگر اسناد نبود هر كس‌ آنچه‌ را كه‌ مي‌خواست‌ مي‌گفت»‌.

روايت‌ ابن‌ قتيبه‌ هم‌ فاقد سند و مدرك‌ است‌ و هم‌ در آن‌ ضعف‌ بياني‌ وجود دارد زيرا به‌ گونه‌اي‌ بيان‌ شده‌ كه‌ نشان‌ مي‌دهد خود ناقل‌ نيز در صحت‌ آن‌ ترديد دارد يا لااقل‌ خواننده‌ را دچار ترديد مي‌نمايد، از باب‌ نمونه‌:

در آغاز روايت‌ آمده‌ است‌ كه‌ حضرت‌ ابوبكر، عمر را مأموريت‌ داد تا متخلفان‌ از بيعت‌ را كه‌ در خانه‌ علي گرد آمده‌اند، به‌ بيعت‌ با او فرا خواند، «ان‌ أبابكر تفقد قوماً تخلفوا عن‌ بيعته‌ عند علي‌ (كرم‌ الله وجهه‌) فبعث‌ إليهم‌ عمر، فجاء فناداهم ‌وهم‌ في‌ دار علي‌، فأبوا أن‌ يخرجوا فدعا بالحطب‌ وقال‌: والذي‌ نفسي‌ عمر بيده‌: لتخرجن‌ أو لاحرقنها علي‌ من‌ فيها، فقيل‌ له‌: يا أباحفص‌: ان‌ فيها فاطمة‌؟ فقال‌: وان‌ فخرجوا فبايعوا الا علياً...». [الامامة والسياسة: ص: 12، مطبعة مصطفي البابي الحلبي واولاده بمصر، 1388ﻫ 1969 م].

چنانكه‌ از روايت‌ مشخص‌ مي‌گردد عمرل آنان‌ را تهديد به‌ سوزاندن‌ نمود، و متخلفان‌ از بيعت‌ متقاعد شدند و از خانه‌ بيرون ‌آمدند و به‌ غير از علي‌، همه‌‌شان‌ با ابوبكر بيعت‌ نمودند و حضرت‌ عمر هيچ‌‌گونه‌ اقدامي‌ به‌ سوزاندن‌ خانه ‌فاطمهل ننمود، در ادامه‌ روايت‌ مي‌آيد:

«ثم‌ قام‌ عمر، فمشي‌ معه‌ جماعة‌، حتى‌ اتوا باب‌ فاطمة‌، فدقوا الباب‌، فلما سمعت‌ أصواتهم‌ نادت‌ بأعلى' صوتها: يا أبت‌ يا رسول ‌الله، ماذا لقينا بعدك‌ من‌ ابن‌ الخطاب‌ وأبن‌ أبي‌ قحافه‌، فلما سمع‌ القوم‌ صوتها وبكاءها انصرفوا باكين‌ وكادت‌ قلوبهم‌ تنصدع‌، واكبادهم‌ تنفطر وبقي‌ عمر ومعه‌ قوم‌، فأخرجوا علياً فمضوا به‌ إلى‌ ابي‌ بكر». [همان مرجع: ص 13].

در اين‌ بخش‌ از روايت‌ آمده‌ است‌ كه‌ حضرت‌ عمر رفت‌ و در زد و حضرت‌ فاطمه‌ل اظهار نارضايتي‌ نمود و گريست‌، چنانكه‌ حضرت‌ عمر و همراهان‌ وي‌، حضرت‌ علي را از خانه‌ بيرون‌ آوردند و نزد ابوبكر بردند. اما در هيچ‌ جاي ‌روايت‌ تصريح‌ نشده‌ است‌ كه‌ حضرت‌ عمر خانه‌ حضرت‌ فاطمه‌ زهرال را سوزاند و يا آنكه‌ آن‌ بانوي‌ بزرگوار را درميان‌ در چنان‌ فشرد كه‌ سقط‌ جنين‌ نمايد! بلكه‌ بر خلاف‌ آن‌ در ادامه‌ روايت‌ ابن‌ قتيبه‌ مي‌آيد كه‌ حضرت‌ ابوبكر و عمر براي ‌معذرت‌ خواهي‌ به‌ خانه‌ فاطمه‌ رفتند.

 «فقال‌ عمر لأبي‌ بكرب انطلق‌ بنا إلى‌ فاطمة‌، فانا قد اغضبناها فانطلقا جميعاً، فأستأذنا علي‌ فاطمة‌، فلم‌ تأذن‌ لهم‌، فأتيا علياً فكلماه‌، فأدخلهما عليها، فلما قعدا عندها، فولت‌ وجهها إلى‌ الحائط‌، فسلما عليها، فلم‌ ترد عليهما السلام‌، فتكلم‌ ابوبكر فقال‌: يا حبيبة‌ رسول‌ الله! والله ان‌ قرابة‌ رسول‌ الله أحب‌ إلي‌ من‌ قرابتي‌ وانك‌ لأحب‌ إلي‌ من‌ عائشه‌ ابنتي»‌. [همان مرجع: ص: 13-14].

از روايت‌ فوق‌ مشخص‌ مي‌گردد پس‌ از آنكه‌ حضرت‌ فاطمهل) به‌ حضرت‌ ابوبكر و عمرب اجازه‌ ورود نداد، آنان‌ نزد علي رفتند، بعد حضرت‌ علي آنان‌ را نزد فاطمه‌ برد، و حضرت‌ فاطمهل سلام‌ آنان‌ را پاسخ‌ نداد و حضرت‌ ابوبكر فرمود: خويشاوندي‌ با خاندان‌ پيامبر را از خويشاوندي‌ با خويشاوندان‌ خويش‌ ترجيح‌ مي‌دهم‌، و تو اي‌ فاطمهل نزد من‌ از دخترم‌ عايشه‌ل محبوب‌تري، اينجا اين‌ سؤال‌ مطرح‌ مي‌گردد كه‌ اگر آنان‌ تا چند لحظه ‌پيش‌ حضرت‌ علي‌ را با زور و سر نيزه‌ وادار نمودند تا بيعت‌ كند، و حضرت‌ فاطمهل را مورد ضرب‌ و شتم‌ قرار دادند، چگونه‌ ممكن‌ است‌ حضرت‌ علي آنان‌ را به‌ خانه‌ خويش‌ ببرد و رضايت‌ حضرت‌ فاطمه‌ل را جلب‌ نمايد؟!.

و در پايان‌ روايت‌ مي‌آيد كه: «فلما تمت‌ البيعة‌ لأبي‌‌بكر اقام‌ ثلاثة‌ أيام‌ يقيل‌ الناس‌ ويستقيلهم‌، يقول‌: قد اقلتكم‌ في‌ بيعتي‌، هل‌ من‌ كاره‌؟ هل‌ من‌ مبغض‌؟ فيقوم‌ علي‌ّ في‌ أول‌ الناس‌ فيقول‌: والله لانقيلك‌ ولا نستقيلك‌ أبداً قد قدمك‌ رسول‌ الله لتوحيد ديننا، من‌ ذا الذي‌ يؤخرك‌ لترجيح‌ دنيانا». [همان مرجع: ص: 16].

«پس‌ از آنكه‌ بيعت‌ با ابوبكر پايان‌ پذيرفت‌ (حضرت‌ ابوبكر) تا سه‌ روز به‌ مردم‌ اختيار داد تا بيعتشان‌ را پس‌ بگيرند و از آنان‌ نيز تقاضا نمود و فرمود: من‌ بيعتم‌ را به‌ شما پس‌ دادم‌ آيا كسي‌ هست‌ كه‌ نپسندد؟ و آيا كسي‌ هست‌ كه‌ بغض‌ بورزد؟

آنگاه‌ حضرت‌ علي‌ نخستين‌ كسي‌ بود كه‌ از ميان‌ مردم‌ برخاست‌ و فرمود: بخدا قسم‌! ما هرگز بيعت‌ تو را پس‌ نمي‌دهيم‌ و حاضر نيستيم‌ از تو بيعت‌ را پس‌ بگيريم، بدون‌ ترديد رسول‌ اكرم تو را در امور ديني‌ ما مقدم‌ داشتند لذا چه‌ كسي‌ مي‌تواند برتري‌ تو رادر امور دنيوي‌ نپذيرد».

كوتاه‌ سخن‌، آنكه‌ در هيچ‌ جاي‌ روايت‌ كتاب‌ «الامامة‌ والسياسة»‌ تصريح‌ نشده‌ است‌ كه‌ حضرت‌ عمر اقدام‌ به‌ سوزاندن‌ خانه ‌حضرت‌ فاطمه‌ زهرال كرده‌ باشد و يا آن‌ كه‌ آن‌ بانوي‌ بزرگوار را مورد ضرب‌ و شتم‌ قرار داده‌ باشد، بلكه‌ برخلاف‌ ادعاي‌ برخي‌، حضرت‌ ابوبكر و عمرب از حضرت‌ فاطمهل معذرت‌ خواهي‌ نمودند و حضرت‌ علي‌ با طيب‌ خاطر بيعت‌ حضرت‌ ابوبكر را پذيرفته‌ است‌.

**ترديد در انتساب‌ كتاب‌ «الامامة‌ والسياسة»**

اشكال‌ ديگر در استناد به‌ روايت‌ ابن‌ قتيبه‌ در كتاب‌ «الامامة‌ والسياسة»‌ بر مي‌گردد، زيرا كتاب‌ «الامامة‌ والسياسة» تأليف‌ ابن‌ قتيبه‌ دينوري ‌نمي‌باشد و محققان‌ در انتساب‌ آن‌ به‌ ابن‌ قتيبه‌ دينوري‌ ترديد دارند گرچه‌ نويسندگان‌ مقاله‌ي‌ دردانه‌ي‌ كوثر و يورش‌ به‌ خانه‌ي‌ وحي‌ كوشيده‌اند تا با ارائه‌ يكي‌ دو دليل‌ كه‌ از نظر خودشان‌ نيز مردود است‌ به‌ اثبات‌ انتساب‌ كتاب‌ «الامامة‌ والسياسة» به‌ ابن‌ قتيبه‌ بپردازند.

در حاليكه‌ نظريه‌ مزبور از جانب‌ محققان‌ مستشرق‌ و مسلمان‌ مورد نقد قرار گرفته‌ و كسي‌ آن‌ را معتبر نمي‌داند.

دليل‌ عمده‌ي‌ محققان‌، آن‌ است‌ كه‌ هيچ‌ يك‌ از نويسندگان‌ِ شرح‌ حال‌ عبدلله بن‌ مسلم‌ بن‌ قتيبه‌، در فهرست‌ تصانيف‌ وي‌ نام‌ كتاب «الامامة‌ والسياسة»‌ را ذكر نكرده‌اند كه‌ از آنجمله‌ مي‌توان‌ به‌ كتاب‌هاي‌ ذيل‌ اشاره‌ كرد:

[وفيات‌ الاعيان، وفيان الاعايان: ج3، ص: 42-43، شماره شرح حال: 328، دار صادر بيروت، تأليف‌ شمس‌ الدين‌ احمد بن‌ خلكان،‌ متوفي‌ 681 ﻫ.ق].

[بغية‌ الوعاة‌ في‌ طبقات‌ اللغويين‌ والنحاة‌، بغية الوعاة في طبقات الغويي والنحاة: ج2، ص: 63-64، شماره شرح حال 1444، الـمکتبة العصرية، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، تأليف‌ جلال ‌الدين‌، عبدالرحمن‌ سيوطي‌، متوفي‌ 911 ﻫ.ق].

[الوافي‌ بالوفيات‌: صفدي، الوافي بالوفيات: ج 17، ص: 607-609، شماره شرح حال: 516، دار النشر فراوز شتاينر بفيسبادن، 1411ﻫ 1991م، تأليف‌ صلاح‌ الدين‌ بن‌ أيبك‌ صفدي‌، متوفي‌ 764 ﻫ.ق].

[تاريخ‌ بغداد: بغدادي، خطيب، تاريخ بغداد: ج 10، ص: 170، شماره شرح حال: 5309، الـمکتبة السلفي، تأليف‌ ابوبكر، احمد بن‌ علي‌ بغدادي،‌ متوفي 463ﻫ.ق].

دكتر يوسف‌ علي‌ طويل‌، محقق‌ و پژوهشگر كتاب‌ «عيون‌ الاخبار» در مقدمه‌ كتاب‌ مذكور مي‌گويد: علما در انتساب‌ كتاب‌ «الامامة‌ والسياسة»ترديد دارند، و دليلشان‌ آن‌ است‌ كه‌ هيچ‌‌يك‌ از مؤرخان‌ و نويسندگان‌ مشهور در فهرست‌ تصانيف‌ ابن‌ قتيبه‌ كتاب‌ «الامامة‌ والسياسة» را ذكر نكرده‌اند [ابن قتيبه، عيون الأخبار، مقدمه ص: 33، دار الکتب العلمية، 1406ﻫ 1985م].

دوزي‌ «DOZY» معتقد است‌ كه‌ «الامامة‌ والسياسة» نه‌ قديمي‌ است‌ و نه‌ صحيح‌، زيرا حاوي‌ اشتباهات‌ تاريخي‌ و روايات‌ خيالي‌ و غير معقول‌ است‌.

از اين‌ رو انتساب‌ چنين‌ تصنيف‌ ضعيفي‌ به‌ ابن‌ قتيبه‌ ممكن‌ نيست‌. خاورشناس‌ معروف‌ هاماكر مي‌گويد و دوزي‌ نيز با او موافق‌ است‌ كه‌ اين‌ كتاب‌ و كتاب‌هاي‌ تاريخي‌ امثال‌ آن‌ كه‌ جنبه‌ حماسي‌ دارند و در ايام‌ جنگ‌هاي‌ صليبي‌ براي‌ انگيختن‌ حماسه‌ در روح‌ مسلمانان‌ تأليف‌ شده‌اند تا آنان‌ را متوجه‌ قهرماني‌هاي‌ اجدادشان‌ سازند. [ر.ک عنان، محمد عبد الله، تاريخ دولت اسلامي در اندلس، ج 1، ص: 21، ترجمه: عبد الحميد آيتي، چاپ اول، زمستان 1366، چاپ موسسه کيهان].

مستشرق‌ معروف‌ بروكلمان‌ «Brakeman» مي‌گويد: كتاب «الامامة‌ والسياسة» را به‌ ابن‌ قتيبه‌ نسبت‌ داده‌اند. در حالي‌ كه‌ دي‌ گوي‌ «DEGEIE» مي‌گويد: كتاب‌ «الامامة‌ والسياسة» در مصر يا در مغرب‌ و در زمان‌ ابن‌ قتيبه‌ تصنيف‌ شده‌ است‌ و قسمتي‌ از آن‌ كتاب‌ از تاريخ‌ ابن‌حبيب‌ مأخوذ شده‌ است‌. [تاريخ الأدب العربي: ج:2، ص220].

و در «دائرة‌ الـمعارف‌ الاسلامية»‌ نيز آمده‌ است‌: اين‌ كتاب‌ را به‌ ابن‌ قتيبه‌ نسبت‌ داده‌اند در حاليكه‌ دي‌ گوي‌ «DE GEIE» ترجيح‌ مي‌دهد كه‌ مصنف‌ آن‌ مردي‌ مصري‌ يا مغربي‌ و معاصر ابن‌ قتيبه‌ بوده‌ است‌. [الشنتاوي: احمد، زکي خورشيد، ابراهيم، دائرة الـمعارف الاسلامية: 1/262، دار الـمعرفة بيروت].

و جالب‌‌تر از همه‌ آنكه‌ نويسندگان‌ «دائرة‌ الـمعارف»‌ بزرگ‌ اسلامي‌ كه‌ به‌ كوشش‌ 227 نفر از محققان‌ و اساتيد بنام‌ كشورمان‌ گردآوري ‌شده‌ است‌ در فهرست‌ تصانيف‌ ابن‌ قتيبه‌ چنين‌ مرقوم‌ مي‌دارند:

كتاب‌هايي‌ كه‌ انتسابشان‌ به‌ ابن‌ قتيبه‌ قطعاً يا به‌ احتمال‌ قوي‌ مردود است‌:

1- «الالفاظ‌ الـمغربة‌ بالالقاب‌ الـمعربة»‌، كه‌ نسخه‌اي‌ از آن‌ در جامعه‌ القرويين‌ فاس‌ موجود است‌. [كوكنت‌، همان‌ 162].

2ـ «الامامة‌ والسياسة»‌ كه‌ بارها به‌ چاپ‌ رسيده‌، از جمله‌ در 1957 م‌ در قاهره‌ و نيز در 1985 م‌ به‌ كوشش‌ طه‌ محمد زيني‌. [دائرة المعارف بزرگ اسلامي: ج 4، ص: 459، چاپ اول تهران 1369 شمسي].

لذا نمي‌توان‌ نظرات‌ متعدد پژوهشگران‌ را بخاطر نقل‌ نام‌ كتاب‌ «الامامة‌ والسياسة» در «معجم‌ الـمطبوعات‌ العربية‌ والـمعربة» كه‌ يوسف‌ اليان ‌سركيس‌ (محققان و نويسندگان مقاله‌ي در دانه‌ي کوثر و يورش به خانه وحي نام يوسف اليان سرکيس را اشتباها الياس سرکيس نقل کرده‌اند) در آن‌ فهرست‌ كتاب‌هاي‌ چاپ‌ شده‌ي‌ عربي‌ و عجمي‌ را نام‌ برده‌ و درباره‌ي‌ كتاب‌ مزبور هيچ‌‌گونه‌ اظهار نظري‌ نكرده‌ [ر.ک. سرکيس، يوسف اليان، معجم الـمطوعات العربية والـمعربة: ج1، ص: 212-211 مکتبة ثقافة الدينية]. مردود دانست‌ كه‌ در آن‌ صورت‌ ما نيز گرفتار احساسات‌ و تعصب‌ شده‌ايم‌. و در حقيقت‌ انگيزه‌ي‌ واقعي‌ در تأليف‌ كتاب «الامامة‌ والسياسة» آن‌ است‌ كه‌ محمد عزه‌ دروزه‌، دانشمند معاصر مصري‌ مي‌گويد:

تأثير عقايد شيعه‌ هاشمي‌ علوي‌ و عباسي‌ در بيشتر روايات‌ «الامامة‌ والسياسة» آشكارا به‌ چشم‌ مي‌خورد. و به‌ احتمال‌ قوي‌ اين ‌روايات‌ نتيجه‌ تضاد و رقابتي‌ است‌ كه‌ پس‌ از خلفاي‌ راشدين‌ ميان‌ امويان‌ و هاشميان‌ پديد آمده‌ است‌ و گرنه‌ فاطمه‌ و عليب با ايمان‌‌تر، منزّه‌ تر و خردمند از آن‌ بوده‌اند كه‌ بر خلاف‌ مصالح‌ مسلمانان‌ به‌ پا خيزند و عمر بزرگ‌‌تر و خوددارتر از آن‌ است‌ كه‌ به‌ سوزاندن‌ خانه‌ فاطمهل دست‌ يازد. [دروزه، محمد عزه، تاريخ العرب في السلام: ص: 21، بيروت الـمکتبة الـمصرية].

**نقد روايت‌ تاريخ‌ محمد بن‌ جرير طبري‌:**

ما براي‌ آنكه‌ بهتر بتوانيم‌ به‌ بررسي‌ روايت‌ تاريخ‌ طبري بپردازيم‌ و صحت‌ و سقم‌ آن‌ را تبيين‌ نماييم‌ به‌ نقل‌ كامل‌ آن‌ با سند مي‌پردازيم‌:

طبري‌ در تاريخ‌ «الأمم‌ والـملوك»‌ مي‌گويد:

«حدثنا ابن‌ حميد، قال‌ حدثنا جرير عن‌ مغيرة‌ عن‌ زياد بن‌ كليب‌ قال‌: أتي‌ عمر بن‌ الخطاب‌ منزل‌ علي‌ وفيه‌ طلحة‌ والزبير ورجال ‌من‌ الـمهاجرين‌ فقال‌: والله لأحرقن‌ عليكم‌ أو لتخرجن‌ إلى‌ البيعة‌ فخرج‌ عليه‌ الزبير مصلتاً بالسيف‌ فعثر، فسقط‌ السيف‌ من‌ يده‌ فوثبواعليه‌ فأخذوه».‌ [طبري، محمد بن جرير، تاريخ الأمم والـملوک: ج2، ص: 443، مطبعة الاستقامة بالقاهرة: 1358ﻫ 1935م].

«ابن‌ حميد به‌ روايت‌ جرير و او به‌ روايت‌ مغيره‌ و مغيره‌ به‌ روايت‌ زياد بن‌ كليب‌ مي‌گويد: عمر بن‌ خطاب‌ به‌ خانه‌ علي‌ رفت‌ كه ‌طلحه‌ و زبير و كساني‌ از مهاجران‌ آنجا بودند و گفت‌: اگر براي‌ بيعت‌ نياييد خانه‌ را آتش‌ مي‌زنم‌ زبير با شمشير كشيده‌ به‌ طرف‌ او آمد كه‌ بلغزيد و شمشير از دستش‌ بيفتاد و بر جستند و او را بگرفتند».

امام‌ محمد بن‌ جرير طبري‌ با نقل‌ سند روايت‌ به‌ ما امكان‌ مي‌دهد تا روايت‌ او را مورد بررسي‌ قرار دهيم‌ و به‌ صحت‌ و سقم‌ آن‌ بپردازيم‌، از اين‌ رو ما قبل‌ از هرگونه‌ سخن‌ به‌ نقد سند روايت‌ مزبور مي‌پردازيم‌.

**تحقيق‌ سند:**

سند روايت‌ تاريخ‌ طبري ‌در ابتدا و انتها، دو اشكال‌ دارد، زيرا نخستين‌ راوي‌ آن‌ يعني‌: ابن‌ حميد متهم‌ به‌ دروغ‌‌پردازي‌ است‌ و آخرين‌ راوي‌ نيز خود شاهد آن‌ ماجرا نبوده‌ است‌ و بالواسطه‌ روايت‌ مي‌كند، لذا روايت‌ هم‌ ساختگي‌ است‌ و هم‌ منقطع‌،

**راوي‌ اول‌:** ابن‌ حميد، ابو عبدالله الرازي‌، متوفاي‌ سال‌ (248ﻫ.ق) است‌.

ابن‌ خراش‌ درباره‌ي‌ او مي‌گويد: «حدثنا حميد، وكان‌ والله يكذب»‌ [ذهبي، شمس الدين، محمد بن احمد، ميزان الاعتدال: ج 3، ص: 530، شماره شرح حال: 7453، دار الفکر بيروت]. «ابن‌ حميد براي‌ من‌ حديث‌ روايت‌ مي‌كرد، به‌ خدا قسم‌ وي‌ دروغ‌ مي‌گفت»‌.

و امام‌ صالح‌ جرزه‌ مي‌گويد: «ما رأيت‌ أحذق‌ بالكذب‌ من‌ ابن‌ حُميد ومن‌ ابن‌ الشاذكوني»‌. [همان مرجع: ج 3، ص 530]. «من‌ در دروغگويي‌ ماهرتر از ابن‌حميد و ابن‌ شاذكوني‌ نديدم‌».

و امام‌ شمس‌ الدين‌ ذهبي‌ مي‌گويد: «وهو مع‌ امامته‌ منكر الحديث‌، صاحب‌ عجائب».‌ [ذهبي، شمس الدين محمد بن احمد، سير اعلام النبلاء: ج 11، ص 503. شماره شرح حال: 137]، «او با اين‌ وصف‌ كه‌ امام‌ است‌ احاديث ‌منكر و اخبار شگفت‌‌انگيز روايت‌ مي‌كند».

زياد بن‌ كليب‌ ابو معشر كوفي‌، (120ﻫ.ق)

آخرين‌ راوي‌ در روايت‌ سند تاريخ‌ طبري‌ است‌ كه‌ به‌ نقل‌ داستان‌ پرداخته‌ است‌. وي‌ گرچه‌ مورد توثيق‌ علماي‌ جرح‌ و تعديل ‌قرار گرفته‌ است‌، اما خود شخصاً شاهد ماجراي‌ سقيفه‌ و جريان‌ رفتن‌ حضرت‌ عمر به‌ خانه‌ فاطمه‌ زهرال نبوده‌ است‌. وي‌ از تابعيني‌ همچون‌ ابراهيم‌ نخعي‌، سعيد بن‌ جبير، عامر شعبي‌ و فضيل‌ بن‌ عمرو فقيمي‌ روايت‌ كرده‌ است‌. [جمال الدين، يوسف مزي، تهذيب الکمال من أسماء الرجال: ج 9، ص: 504، شماره شرح حال: 2065، موسسة الرسالة، 1407ﻫ 1987 م، الطبعة الاولي].

و در زمان‌ حكومت‌ يوسف‌ بن‌ عمرو در سال‌ 120 ﻫ.ق وفات‌ نموده‌ است‌. [ر.ک، ابن سعد، الطبقات الکبري: ج 6، ص: 330، دار بيروت، 1405ﻫ 1985م، عسقلاني، احمد بن حجر، تهذيب التهذيب: ج3، ص: 334، شماره شرح حال: 2184، دار الکتب العلمية، 1415عـ 1994م].

لذا علماي‌ اصول‌ حديث‌ چنين‌ روايتي‌ را ساختگي‌ و منقطع‌ مي‌نامند.

از اين‌ رو روايت‌ تاريخ‌ طبري خاطر وجود راوي‌ كذّاب‌، يعني‌: محمد بن‌ حُميد رازي‌ و انقطاع‌ در سند، فاقد ارزش‌ تاريخي ‌است‌ و كسي‌ آن‌ را قابل‌ استناد نمي‌داند، نكته‌ي‌ قابل‌ توجه‌ آن‌ است‌ كه‌ طبري‌ به‌ نقل‌ روايتي‌ مي‌پردازد كه‌ كاملاً با اين‌ جريان‌ تعارض‌ دارد. آنجا كه‌ مي‌گويد:

«عن‌ حبيب‌ بن‌ أبي‌‌ثابت‌ قال‌: كان‌ علي‌ٌ في‌ بيته‌ إذ أتي‌ فقيل‌ له‌: قد جلس‌ أبو بكر للبيعة‌ فخرج‌ في‌ قميصٍ ما عليه‌ إزارٌ ولا رداءٌ عجلاً كراهية‌ ان‌ يبطي ‌عنها حتى‌ بايعه‌ ثم‌ جلس‌ إليه‌ وبعث‌ إلى‌ ثوبه‌ فأتاه‌ فتخلله‌ ولزم‌ مجلسه‌». [طبري، محمد ابن جرير، تاريخ الأمم والـملوك: ج2، ص: 447، مطبعة الاستقامة بالقاهرة: 1358 ﻫ 1939م].

«حبيب‌ بن‌ ابي‌‌ثابت‌ گويد: علي‌ در خانه‌ بود كه‌ آمدند و گفتند: ابوبكر براي‌ بيعت‌ نشسته‌، و او با پيراهن‌ بدون‌ روپوش‌ و ردا، برون ‌شد كه‌ شتاب‌ داشت‌ و خوش‌ نداشت‌ در كار بيعت‌ تأخير شود و با ابوبكر بيعت‌ كرد و پيش‌ او بنشست‌ و فرستاد تا جامه‌ي‌ وي‌ را بياوردند و پوشيد و در مجلس‌ بماند». [طبري، تاريخ طبري، ترجمه ابو القاسم پاينده: ج 4، ص: 1334، انتشارات اساطير، چاپ چهارم، زمستان 1368 ﻫ.ش].

و اگر به‌ فرض‌ اينكه‌ روايت‌ طبري‌ نيز صحيح‌ باشد، در كجاي‌ روايت‌ آمده‌ است‌ كه‌ حضرت‌ عمر خانه‌ حضرت‌ فاطمه‌ را آتش ‌زد و او را به‌ شهادت‌ رساند؟!.

**بررسي‌ روايت‌ ابن‌ عبدربه‌ در كتاب‌ «العقد الفريد»:**

روايت‌ ابن‌ عبدربه‌ در كتاب‌ «العقد الفريد» از چند جهت‌ قابل‌ نقد است‌.

**اوّلاً:** روايت‌ مزبور بدون‌ ذكر سند و مأخذ بيان‌ شده‌ است‌ كه‌ چنين‌ روايت‌ از نظر محققان‌ هيچ‌‌گونه‌ ارزش‌ تاريخي‌ ندارد و به‌ هيچ‌وجه‌ نمي‌توان‌ آن‌ را به‌ عنوان‌ دليل‌ ارائه‌ نمود.

**ثانياً:** كتاب‌ «العقد الفريد» كتاب‌ حديث‌ و تاريخ‌ نيست‌ بلكه‌ مجموعه‌اي‌ از داستان‌ها، اقوال‌ و رويدادهاي‌ ادبي‌ است‌ و بعنوان ‌مأخذ و مرجع‌ تاريخي‌ و حديث‌ محسوب‌ نمي‌گردد.

چنانكه‌ مؤلف‌ آن‌ در مقدمه‌ كتاب‌ خويش‌ مي‌گويد: من‌ در اين‌ كتاب‌ مرواريدهاي‌ ناب‌ ادبي‌ و سخنان‌ جامع‌ و برگزيده‌اي‌ را گرد آورده‌‌ام‌ و قسمتي‌ از آن‌ مشتمل‌ بر شنيده‌ها و سخنان‌ حكيمان‌ و ادبيان‌ است‌. [العقد الفريد: ج1، ص: 20، دار احيا التراث العربي، 1409 ﻫ 1989م].

مؤرخ‌ شهير احمد بن‌ خلكان‌ (681ﻫ.ق) نيز درباره‌ي‌ كتاب‌ «العقد الفريد» مي‌گويد: «كتابه‌ العقد وهو من‌ الكتب‌ الـممتعة‌ حوي‌ من‌ كل‌ شي‌ء». [وفيات الاعيان: ج1، ص 110، شماره شرح حال: 46، دار صادر بيروت] كتاب‌ «العقد الفريد» از كتب‌ سودمندي‌ است‌ و حاوي‌ هر مطلبي‌ است‌.

**ثالثاً:** ابن‌ عبدربه‌ به‌ مذهب‌ تشيع‌ گرايش‌ داشته‌ است‌ و از اين‌ رو نمي‌توان‌ نقل‌ روايات‌ وي‌ را به‌ دور از تعصب‌ و بي‌‌طرفانه‌ خواند، چنانكه‌ علامه‌ ابوالفداء اسماعيل‌ بن‌ كثير دمشقي‌ مي‌گويد: «وكتابة‌ العقد يدل‌ على فضائل‌ جمة‌، وعلوم‌ كثيرة‌ مهمة‌، ويدل‌ كثير من ‌كلامه‌ على‌ تشيع‌ فيه‌». [ابو الفداء، اسماعيل بن کثير، البداية والنهاية: ج11، ص: 219، دار احياء التراث العربي 1408 ﻫ 1988 م].

«كتاب‌ «العقد الفريد» فضايل‌ زياد و علوم‌ مهمي‌ در بردارد و بسياري‌ از سخنان‌ مؤلف‌ گرايش‌ وي‌ را به‌ مذهب‌ تشيع‌ به‌ اثبات ‌مي‌رساند».

**رابعاً:** در روايت‌ «العقد الفريد» آمده‌ است‌ كه‌ حضرت‌ فاطمهل از حضرت‌ عمر پرسيد: «يا ابن‌ الخطاب‌ أجئت ‌لتحرق‌ دارنا»؟!. «اي‌ فرزند خطاب‌ آمده‌اي‌ تا خانه‌ ما را بسوزاني»‌؟!. و حضرت‌ عمر در پاسخ‌ فرمود: «نعم‌. أو تدخلوا فيما دخلت‌ فيه‌ الأمة‌».

«آري‌ مگر اين‌ كه‌ در آنچه‌ كه‌ امت‌ وارد شدند، شما نيز وارد شويد».

با نقل‌ ادامه‌ روايت‌ مشخص‌ مي‌گردد كه‌ آيا حضرت‌ عمر به‌ سوزاندن‌ خانه‌ حضرت‌ فاطمه‌ل اقدام‌ نمود يا آنان‌ متقاعد شدند و با حضرت‌ ابوبكر بيعت‌ نمودند؟

«فخرج‌ علي‌ حتى‌ دخل‌ علي‌ أبي‌‌بكر فبايعه‌، فقال‌ له‌ أبوبكر: أكرهت‌ إمارتي‌؟ فقال‌: لا، ولكنني‌ آليت‌ أن‌ لا ارتدي‌ بعد موت ‌رسول‌ الله حتى‌ أحفظ‌ القران‌، فعليه‌ حبست‌ نفسي». [العقد الفريد: ج 4، ص: 247، دار احياء التراث العربي، 1409 ﻫ 1989م].

«پس‌ آنگاه‌ حضرت‌ علي بيرون‌ آمد و نزد ابوبكر رفت‌ و با وي‌ بيعت‌ نمود، ابوبكر گفت‌: آيا جانشيني‌ مرا نمي‌پسندي‌؟ حضرت‌ علي‌ فرمود: چرا. اما من‌ قسم‌ خورده‌ بودم‌ تا قرآن‌ را گردآوري‌ نكنم‌، جامه‌ بر تن‌ نكنم‌، و به‌ همين‌ خاطر در خانه‌ ماندم‌».

 در اين‌ قسمت‌ از روايت‌ كه‌ نويسندگان‌ مقاله‌ي‌ در دانه‌ي‌ كوثر و يورش‌ به‌ خانه‌ي‌ وحي‌ از ذكر آن‌ خودداري‌ نموده‌اند هيچ‌ نوع‌ اشاره‌اي‌ به‌سوزاندن‌ خانه‌ي‌ حضرت‌ فاطمهل نشده‌ است‌ و بالعكس‌ تأييد خلافت‌ حضرت‌ ابوبكر توسط‌ حضرت‌ علي به‌ اثبات‌ مي‌رسد.

**ادامه را در بخش سوم بخوانيد**

رحلت یا شهادت؟ جوابیه‌ی بخش 3

**بررسي‌ روايات‌ ادعاي‌ يورش‌ به‌ خانه‌ وحي‌:**

نويسندگان‌ مقاله‌ي‌ در دانه‌ي‌ كوثر و يورش‌ به‌ خانه‌ي‌ وحي‌ در بخش‌ چهارم‌ ادعا نموده‌اند كه‌ حضرت‌ ابوبكر و عمرب به‌ خانه ‌حضرت‌ فاطمه‌ زهرال يورش‌ برده‌اند و به‌ هتك‌ حرمت‌ خانه‌ حضرت‌ زهرال پرداخته‌اند، كه‌ در اثبات ‌ادعايشان‌ چند روايت‌ را ارائه‌ نموده‌اند كه‌ ما در اين‌ بخش‌ به‌ نقد و بررسي‌ آن‌ روايات‌ مي‌پردازيم‌.

1- ابو عبيد و كتاب‌ «الأموال»‌:

در آغاز روايت‌ ابوعبيد آمده‌ است‌ كه‌ حضرت‌ عبدالرحمن‌ بن‌ عوف به‌ عيادت‌ ابوبكر رفت‌ و پس‌ از عرض‌ سلام‌ به ‌وي‌ گفت‌: «ما أري‌ بك‌ بأساً، والحمدلله، ولا تأس‌ على‌ الدنيا فوالله ان‌ علمناك‌ الا كنت‌ صالحاً مصلحاً». [کتاب الاموال: ص: 144، دار الکتب العلمية، 1406 ﻫ 1986 م].

«من‌ برايت‌ مشكلي‌ نمي‌بينم‌، و خداوند را سپاس‌ مي‌گويم‌، بر دنيا غم‌ مخور، بخدا قسم‌ تو نيك‌ بودي‌ و به‌ نيكويي‌ امر مي‌كردي»‌.

و در ادامه‌ روايت‌ مي‌آيد كه‌ حضرت‌ ابوبكر فرمود:

آري‌، از آنچه‌ در دنيا رخ‌ داده‌، تأسف‌ ندارد، جز اينكه‌ سه‌ كار كردم‌ كه‌ كاش‌ نكرده‌ بودم‌ و سه‌ كار نكردم‌ كه‌ كاش‌ كرده‌ بودم‌ و كاش‌ سه‌ چيز را از پيامبر سؤال‌ مي‌كردم؛ اما آن‌ سه‌ چيزي‌ كه‌ انجام‌ داده‌‌ام‌ و كاش‌ كه‌ انجام‌ نمي‌دادم‌، عبارتند از:

در اينجا ابو عبيد مي‌گويد: «فوددت‌ أني‌ لم‌ اكن‌ فعلت‌ كذا وكذا». [همان مرجع: ص 144].

من‌ دوست‌ داشتم‌ كه‌ چنين‌ و چنان‌ نمي‌كردم‌.

ابوعبيد تصريح‌ نكرده‌ است‌ كه‌ حضرت‌ ابوبكر چه‌ گفته‌ است، لذا استدلال‌ از كتاب‌ «الاموال» بي‌‌ارزش‌ و فاقد اعتبار است‌ چه ‌در كتاب‌ مزبور آنچه‌ مورد نظر ما بوده‌، ذكر نشده‌ است‌ و ديگر آنكه‌ محمد خليل‌ هراس‌ محقق‌ كتاب‌ الاموال ‌در پاورقي‌ مي‌نويسد:

«قال‌ الذهبي‌ في‌ الـميزان‌: علوان‌ بن‌ داود البجلي‌ مولي‌ جرير بن‌ عبدالله و يقال‌ علوان‌ بن‌ صالح‌، قال‌ البخاري‌: منكرالحديث‌.

وقال‌ العقيلي‌: له‌ حديث‌ لا يتابع‌ عليه‌ ولا يعرف‌ الا به‌ وقال‌ ابو سعيد بن‌ يونس‌: منكر الحديث‌، قيل‌ مات‌ سنة‌ ثمانين‌ ومأئة‌». [همان مرجع: ص 144].

يعني‌: «در اسناد روايت‌ مذكور شخصي‌ به‌ نام‌ علوان‌ بن‌ داود بجلي‌ كه‌ برده‌ي‌ جرير بن‌ عبدالله است‌ وجود دارد، و برخي‌ مي‌گويند: كه‌ نام‌ وي‌ علوان‌ بن‌ صالح‌ است‌. امام‌ بخاري‌ درباره‌ي‌ او مي‌گويد: احاديثش‌ قابل‌ قبول‌ نيست‌.

و امام‌ عقيلي‌ مي‌گويد: حديثي‌ را كه‌ او روايت‌ كرده‌ است‌ كسي‌ ديگر آن‌ را روايت‌ نكرده‌ است‌ و فقط‌ با همان‌ روايت‌ شناخته ‌مي‌شود و ابوسعيد بن‌ يونس‌ مي‌گويد: احاديثش‌ مورد قبول‌ نيستند و در سال‌ 180 ﻫ.ق وفات‌ نموده‌ است‌».

حال‌ باوجود چنين‌ راوي‌ بي‌اعتباري‌ چگونه‌ مي‌توان‌ روايت‌ فوق‌ را صحيح‌ دانست‌ و آن‌ را به‌ عنوان‌ دليل‌ ارائه‌ نمود؟!.

**بررسي‌ روايت‌ امام‌ طبراني‌ در «الـمعجم‌ الكبير»:**

بدون‌ ترديد امام‌ ابوالقاسم‌ سليمان‌ بن‌ احمد طبراني‌ (260-360 ﻫ.ق) از ائمه‌ حديث‌ و حافظان‌ آن‌ فن‌ به شمار مي‌آيد، اما از اين‌ مطلب‌ نمي‌توان‌ دليل‌ گرفت‌ كه‌ هر حديثي‌ و روايتي‌ را كه‌ امام‌ ابوالقاسم‌ طبراني‌ در «الـمعجم‌ الكبير» نقل‌ كرده‌ است‌ صحيح‌ است‌، چه ‌بسياري‌ از روايات‌ آن‌ ضعيف‌ و بعضاً ساختگي‌ نيز هستند.

**تحقيق‌ اسناد روايت‌ «الـمعجم‌ الكبير»:**

امام‌ طبراني‌ روايت‌ مذكور را اينگونه‌ نقل‌ مي‌نمايد:

«حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنْبَاعِ رَوْحُ بن الْفَرَجِ الْمِصْرِيُّ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بن عُفَيْرٍ، حَدَّثَنِي عُلْوَانُ بن دَاوُدَ الْبَجَلِيُّ، عَنْ حُمَيْدِ بن عَبْدِ الرَّحْمَنِ بن حُمَيْدِ بن عَبْدِ الرَّحْمَنِ بن عَوْفٍ، عَنْ صَالِحِ بن كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بن عَبْدِ الرَّحْمَنِ بن عَوْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ، أَعُودُهُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ...». [طبراني: ابو القاسم، الـمعجم الکبير، ج1، ص: 62، شماره حديث: 43، تحقيق، حمدي عبد الحميد سلفي، دار احياء التراث العربي، الطبعة الثانية].

در سند مذكور، شخصي‌ به‌ نام‌ علوان‌ بن‌ داود بجلي‌ وجود دارد كه‌ ائمه‌ جرح‌ و تعديل‌ وي‌ را مورد جرح‌ قرار داده‌اند و روايت‌ وي‌ را بي‌‌اساس‌ خوانده‌اند:

امام‌ بخاري‌ درباره‌ي‌ او مي‌گويد: «منكر الحديث».‌ [عسقلاني، احمد بن حجر، لسان الـميزان: ج4، ص: 188، شماره شرح حال: 502، مؤسسة الاعلمي، 1406ﻫ 1986م] يعني‌: «احاديثش‌ قابل‌ انكار است‌».

و سعيد بن‌ عفير مي‌گويد: «زاقولي‌ من‌ الزواقيل»‌. [همان مرجع: ج4، ص: 190]. «راهزني‌ است‌ از راهزنان».

و حافظ‌ نور الدين‌ هيثمي‌ پس‌ از نقل‌ روايت‌ مذكور مي‌گويد: «رواه‌ الطبراني‌ وفيه‌ علوان‌ بن‌ داود البجلي‌ وهو ضعيف‌ وهذا الاثر مما انكر عليه».‌ [هيثمي، نور الدين، علي بن ابي بکر، مجمع الزوائد ومنع الفوائد: ج5، ص: 203، دار الکتاب العربي، 1402 ﻫ 1982م].

«طبراني‌ اين‌ حديث‌ را روايت‌ كرده‌ است‌ و در سند آن‌ علوان‌ بن‌ داود بجلي‌ موجود است‌، كه‌ در روايت‌ ضعيف‌ است‌ و روايت‌ مذكور وي‌ مورد قبول‌ كسي‌ قرار نگرفته‌ است‌».

نتيجه‌ آنكه‌: روايت‌ امام‌ طبراني‌ بخاطر ضعف‌ اسنادي‌ بعنوان‌ دليل‌ قابل‌ قبول‌ نيست‌.

**بررسي‌ روايت‌ ابن‌ عبدربه‌ در «العقد الفريد»:**

روايت‌ ابن‌ عبدربه‌ نيز به‌ دلائل‌ متعددي‌ که در ذيل ذکر می‌شود قابل‌ قبول‌ و استناد نمي‌باشد.

1- بخاطر آنكه‌ روايت‌ مذكور بدون‌ ذكر سند و مأخذ بيان‌ شده‌ است‌ و از اين‌ جهت‌ هيچ‌‌گونه‌ ارزش‌ حديثي‌ و تاريخي‌ ندارد.

2- همه‌ رواياتي‌ كه‌ متعلق‌ به‌ اين‌ بخش‌ از وصاياي‌ حضرت‌ ابوبكر صديق هستند از طريق‌ علوان‌ بن‌ داود بجلي‌ نقل‌ شده‌اند كه ‌ائمه‌ جرح‌ و تعديل‌ وي‌ را ضعيف‌ قرار داده‌اند، لذا روايت‌ بي‌اعتبار است‌ و به‌ عنوان‌ دليل‌ و مدرك‌ قابل‌ قبول‌ نيست‌.

3- گرايش‌ احمد بن‌ عبدربه‌ اندلسي‌ به‌ مذهب‌ تشيع.‌ [ر.ک، ابن کثير، ابو الفداء، البداية والنهاية: ج11، ص: 219، دار احياء التراث العربي، 1408 ﻫ 1988 م] نيز، صداقت‌ و بي‌‌طرفي‌ مؤلف‌ را در نقل‌ روايت‌ مذكور، دچار ترديد و ابهام‌ مي‌نمايد.

4- عدم‌ تصريح‌ در سخنان‌ حضرت‌ ابوبكر به‌ سوزاندن‌ خانه‌ فاطمه‌ زهرال و شهادت‌ رساندن‌ آن‌ بانوي‌ بزرگوار، چنانكه‌ از ترجمه‌ صحيح‌ سخنان‌ حضرت‌ ابوبكر اين‌ مطلب‌ به‌ اثبات‌ مي‌رسد.

**بررسي‌ سخنان‌ ابراهيم‌ بن‌ سيار نظام‌ معتزلي‌:**

نويسندگان‌ مقاله‌ در دانه‌ي‌ كوثر و يورش‌ به‌ خانه‌ وحي‌ با حذف‌ و قطع‌ عبارت‌ كتاب‌ «الوافي‌ بالوفيات» و با تعريف‌ و تمجيد از ابراهيم‌ بن‌ سيار معتزلي‌ كوشيده‌اند تا با نقل‌ پاره‌اي‌ از سخنان‌ وي‌، أمر‌ شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ زهرال را به‌ حقيقتي‌ تاريخي‌ مبدل‌ نمايند كه‌ ما براي‌ تبيين‌ شخصيت‌ ابراهيم‌ بن‌ سيار معتزلي‌ و قطع‌ و حذف‌ عبارت‌ كتاب‌ «الوافي‌ بالوفيات» عبارت‌ كامل‌ آن‌ را نقل‌ مي‌نمائيم‌ و قضاوت‌ را بر عهده‌ خوانندگان‌ مي‌گذاريم‌.

صلاح‌ الدين‌، خليل‌ بن‌ أيبك‌ صفدي‌ (متوفي 764 ﻫ.ق) در شرح‌ حال‌ ابراهيم‌ نظام‌ می‌گويد:

«ابراهيم‌ بن‌ سيار بن‌ هاني‌، بصري‌، معروف‌ به‌ نظام‌..»،

نظام‌ در سنين‌ جواني‌ با ثنويها همراه‌ بود و در سن‌ كهولت‌ با فلاسفه‌ي‌ ملحد همنشين‌ بود، از اين‌ رو به‌ مطالعه‌ي‌ كتب‌ فلسفه‌ روي‌آورد و سخنان‌ آنان‌ را با سخنان‌ معتزله‌ در آميخت‌ تا آنكه‌ پيشواي‌ معتزله‌ شد و به‌ همين‌ جهت‌ فرقه‌ي‌ نظاميه‌ به‌ او منسوب‌ است‌ در برخي‌ از مسايل‌ با معتزله‌ هم‌ نظر بود و در برخي‌ ديگر تفرد داشت‌ از آنجمله‌:

گرايش‌ وي‌ به‌ رفض‌ و توهين‌ به‌ بزرگان‌ صحابه‌ي‌ پيامبر بود، وي‌ مي‌گفت‌: پيامبر بر امامت‌ علي‌ تصريح‌ كرده‌ و او را جانشين‌ خويش‌ تعيين‌ نموده‌ است‌، و صحابه‌ي‌ پيامبر نيز به‌ اين‌ مطلب‌ آگاه‌ بودند. اما عمر به‌ نفع‌ ابوبكر اين‌ مسأله‌ را پنهان‌ داشت‌. و مي‌گفت‌: عمر در روز بيعت‌ با ابوبكر شكم‌ حضرت‌ فاطمه‌ي‌ حضرت‌ زهرا را زد چنانكه‌ وي‌ محسن‌ را سقط‌ كرد. [صفدي، صلاح الدين بن ايبک، الوافي بالوفيات: ج6، ص: 17، دار النشر فرانز شتاينر بفيسبادن، 1411ﻫ 1991م].

علامه‌ صلاح‌ الدين‌ صفدي‌ در ادامه‌ي‌ شرح‌ حال‌ ابراهيم‌ بن‌ سيار مي‌گويد:

برخي‌ از علما معتقدند كه‌ نظام‌ در حقيقت‌ مذهب‌ برهمائي‌ داشت‌ يعني‌: كساني كه‌ منكر نبوت‌اند، و او به‌ خاطر بيم‌ از شمشيرعقيده‌اش‌ را پنهان‌ نمود. اكثريت‌ علما وي‌ را كافر مي‌دانند و گروهي‌ از پيشوايان‌ معتزله‌ همچون‌ ابوهذيل‌، اسكافي‌ و جعفر بن‌ حرب‌ نيز او را كافر قرار داده‌اند و در اين‌ باره‌ كتاب‌هايي‌ نوشته‌اند. [همان مرجع: ج6، ص 18].

علامه‌ ابوالفتح‌، محمد عبدالكريم‌ شهرستاني‌ (متوفي‌ 548 ﻫ.ق) در «الـملل‌ والنحل» مي‌گويد:

ابراهيم‌ بن‌ يسار بن‌ هاني‌، نظام‌، بسياري‌ از كتب‌ فلاسفه‌ را مورد مطالعه‌ قرار داد. و سخن‌ آنان‌ را با سخنان‌ معتزله‌ در آميخت‌ و در برخي‌ از مسايل‌ تفرد داشت‌، از آنجمله‌: يازدهمين‌ مورد از تفردات‌ وي‌ گرايش‌ به‌ مذهب‌ تشيع‌ و توهين‌ به‌ بزرگان‌ صحابه‌ بود..، وي‌ داستاني‌ دروغين‌ جعل‌ كرده‌ و گفت‌: عمر در روز بيعت‌، شكم‌ حضرت‌ فاطمهل را زد و او سقط‌ جنين‌ كرد، درحاليكه ‌فرياد مي‌زد، خانه‌ فاطمه‌ را با ساكنان‌ آن‌ بسوزانيد؟ و حال‌ آنكه‌ جز علي‌، فاطمه‌، حسن‌ و حسين‌ كسي‌ ديگر در خانه‌ نبود [شهرستاني، محمد بن عبد الکريم، الـملل والنحل: ج1، ص: 67، 71، دار الـمعرفة 1419ﻫ 1998م].

شگفت‌‌انگيزتر آنكه‌ علامه‌ عبدالحميد بن‌ هبة‌ الله معروف‌ به‌ ابن‌ ابي‌ الحديد معتزلي‌ شيعي‌ [ابن کثير وي را شيعه غالي می‌داند، ر.ک، البداية والنهاية، ج13، ص: 233، دار احياء التراث العربي و آقا بزرگ تهراني نام وي را در طبقات اعلام الشيعة: ج13، ص: 88، ذکر کرده است]. استاد فن‌ تاريخ‌ در «شرح نهج‌ البلاغة»‌ به‌ نقد آراء و عقايد ابراهيم‌ نظام‌ معتزلي‌ پرداخته‌ است‌ و در اين‌ باره‌ مي‌گويد:

«وأما ما ذكره‌ من‌ الهجوم‌ علي‌ دار فاطمه‌ وجمع‌ الحطب‌ لتحريقها، فهو خبر واحد غير موثوق‌ به‌، ولا معول‌ عليه‌ في‌ حق‌ الصحابة‌، بل‌ ولا في‌ حق‌ أحد من‌ الـمسلمين‌ ممن‌ ظهرت‌ عدالته»‌. [ابن ابي الحديد، عبدالحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة: ج20، ص: 34، منشورات مکتبة آية العظمي مرعشي نجفي، قم، ايران، 1404 ﻫ].

«اما آنچه‌ او در مورد حمله‌ به‌ خانه‌ي‌ فاطمه‌ ذكر كرده‌ و اينكه‌ هيزم‌ جمع‌ نمودند تا آن‌ را بسوزانند، خبر واحديست‌ كه‌ مورد توثيق‌ و قابل‌ استناد نيست‌ نه‌ در مورد صحابه‌ و نه‌ در مورد هيچ‌‌يك‌ از مسلمانان‌ كه‌ عدالتش‌ به‌ اثبات‌ رسيده‌ است‌».

با اين‌ وصف‌ چگونه‌ مي‌توان‌ از سخنان‌ كسي‌ كه‌ دشمني‌ آشكارا با حضرت‌ ابوبكر و عمرب داشته‌ است‌ به‌ اثبات‌ ماجرايي‌ دروغين‌ استدلال‌ نمود، و با تعريف‌ و تمجيد از جايگاه‌ ادبي‌ ابراهيم‌ بن‌ سيار كافر، و با حذف‌ بخشي‌ از عبارت‌ كتاب‌ «الوافي ‌بالوفيات»‌ اتهام‌ بي‌‌اساس‌ وي‌ را نسبت‌ به‌ حضرت‌ عمر فاروق‌ صحيح‌ جلوه‌ داد! در حالي كه‌ ابن‌ ابي‌ الحديد استاد فن‌ تاريخ‌ چنين ‌اقدام‌ جسورانه‌اي‌ را شايسته‌ با شأن‌ مسلمان‌ عادي‌ نمي‌داند تا چه‌ رسد به‌ خليفه‌ راشد مسلمانان‌ و صحابه‌ بزرگوار پيامبر!.

به‌ قول‌ مولوي‌:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خرده‌ گيرد در سخن‌ بر بايزيد |  | ننگ‌ دارد از وجود او يزيد |

[رومي، محمد بلخي، مثنوي، ج1، ص: 121، بيت: 2275، انتشارات طلايه، 1378 ش].

**بررسي‌ روايت‌ مبرد در كتاب‌ «الكامل»‌:**

اين‌ بخش‌ از روايت‌ كه‌ نويسندگان‌ مقاله‌ي‌ دردانه‌ي‌ كوثر و يورش‌ به‌ خانه‌ي‌ وحي ‌از آن‌ استدلال‌ مي‌نمايند در كتاب‌ «الكامل»‌ وجود ندارد و اگر چنين‌ ادعايي‌ دارند آن‌ را نشان‌ دهند البينة‌ علي‌ الـمدعي‌!.

دليل‌ ما آن‌ است‌ كه‌ چون‌ نويسندگان‌ مقاله‌ دردانه‌ي‌ كوثر و يورش‌ به‌ خانه‌ي‌ وحي آن‌ را از شرح‌ ابن‌ ابي‌‌الحديد نقل‌ كرده‌اند، چنانكه‌ در پاورقي‌ مقاله‌ خويش‌ نيز حواله‌ «شرح‌ نهج‌ البلاغة» را ارجاع‌ داده‌اند، غافل‌ از آن‌ بوده‌اند كه‌ ابن‌ ابي‌‌الحديد در ابتداي‌ روايت‌ كتاب‌ «الكامل» ‌مي‌گويد: «روي‌ الـمبرد في‌ الكامل‌ صدر هذا الخبر عن‌ عبدالرحمن‌ بن‌ عوف‌...». [ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغة: ج2، ص: 45].

 يعني‌: مبرد در كتاب‌ الكامل‌ ابتداي‌ اين‌ روايت‌ را ذكر كرده‌ است‌ و آنجا كه‌ روايت‌ مبرد خاتمه‌ مي‌يابد، محمد ابوالفضل ‌ابراهيم‌، محقق‌ كتاب‌ «شرح‌ نهج‌ البلاغة»‌ در پاورقي‌ مي‌گويد: «هذه‌ آخر رواية‌ الـمبرد، مع‌ تصرف‌ كثير في‌ العبارة‌ في‌ الكامل: 1/55-54 بشرح‌ الـمرصفي‌». [همان مرجع: ج 2، ص: 46].

«اينجا روايت‌ مبرد پايان‌ مي‌يابد، با تصرف‌ زيادي‌ كه‌ در عبارت‌ انجام‌ گرفته‌ است‌. الكامل‌، 1/55-54 شرح‌ مرصفي».‌

در آن‌ بخش‌ از روايت‌ «الكامل»‌ كه‌ ابن‌ ابي‌ الحديد از آن‌ نقل‌ كرده‌ است‌، اصلاً اشاره‌اي‌ به‌ سخنان‌ حضرت‌ ابوبكر كه‌درباره‌ي‌ خانه‌ي‌ فاطمه‌ زهرال بيان‌ داشته‌، نشده‌ است‌ و اين‌ قسمت‌ از عبارت‌ شرح‌ ابن‌ ابي‌ الحديد را كه‌ نويسندگان‌ مقاله ‌دردانه‌ي‌ كوثر و يورش‌ به‌ خانه‌ي‌ وحي نقل‌ نموده‌اند ابن‌ ابي‌الحديد از كتاب‌ «السقيفة»‌ كه‌ تأليف‌ ابوبكر، احمد بن‌ عبدالعزيز جوهري‌ شيعي‌ است‌ نقل‌ نموده‌ است‌. [ر.ک، ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغة: ج2، ص: 44].

لذا استناد به‌ كتاب‌ «الكامل» كه‌ تأليف‌ ابوالعباس‌ مبرد سني‌ مسلك‌ است‌، سودي‌ ندارد و ادعاي‌ بدون‌ دليل‌ است‌.

**بررسي‌ روايت‌ مسعودي‌ در مروج‌ الذهب‌ و معادن‌ الجوهر:**

روايت‌ علي‌ مسعودي‌ (346 ﻫ.ق) به‌ دلائل‌ متعددي‌ كه‌ ذيلاً ذكر مي‌گردد قابل‌ قبول‌ نيست‌.

1- ابوالحسين‌، علي‌ بن‌ حسين‌ مسعودي‌ متوفي‌ (346 ﻫ.ق) از مؤرخان‌ بزرگ‌ شيعه‌ است‌.

چنانكه‌ سيد محسن‌ امين‌ عاملي‌ در كتاب‌ [أعيان‌ الشيعة:‌ ج‌ 41، ص‌: 198-213] و آقا بزرگ‌ تهراني‌ در كتاب‌ [أعلام‌ طبقات ‌الشيعة‌: ج1، ص‌: 182]. وي‌ را به‌ نام‌ مورخ‌ بزرگ‌ شيعي‌ معرفي‌ مي‌نمايند.

در پيشگفتار ناشر «مروج‌ الذهب» نيز آمده‌ است‌: مسعودي‌ بي‌‌گمان‌ شيعي‌ مذهب‌ بوده‌ است‌..، علماي‌ رجال‌ شيعه‌ از نجاشي‌ (متوفي‌450 ق‌) تا زمان‌ ما در كتب‌ رجال‌ خود مسعودي‌ را شيعه‌ [مسعودي، مروج الذهب: ترجمه ابو القاسم پاينده، پيشگفتار ناشر، ص: 7، شرکت انتشارات علمي و فرهنگي، تهران 1378 شمسي] دانسته‌اند.

علامه‌ احمد بن‌ حجر عسقلاني‌ در مورد وي‌ مي‌گويد: مطالب‌ كتاب‌هاي‌ وي‌ دلالت‌ بر آن‌ دارد كه‌ وي‌، شيعي‌ معتزلي‌ است‌، تا آنجا كه‌ در مورد عبدالله بن‌ عمرب مي‌گويد: او از بيعت‌ با علي‌ بن‌ ابي‌‌طالب امتناع‌ ورزيد ولي‌ با يزيد بن‌ معاويه‌ و حجاج‌ براي ‌عبدالملك‌ بن‌ مروان‌ بيعت‌ نمود! و او از اينگونه‌ مطالب‌ زياد نقل‌ مي‌كند. [عسقلاني، احمد بن حجر، لسان الـميزان: ج4، ص: 255، موسسة الاعلمي للمطبوعات، 1406 ﻫ 1986 م].

از اين‌ رو طبعاً مسعودي‌ به‌ دفاع‌ از مذهب‌ تشيع‌ پرداخته‌ و به‌ طرفداري‌ از آنان‌ وقايعي‌ را در تاريخ‌ خويش‌ نقل‌ نموده‌ است‌ كه ‌اينگونه‌ موارد را نمي‌توان‌ پذيرفت‌.

2- ابوالحسن‌ مسعودي‌، روايت‌ مذكور را در «مروج‌ الذهب»‌ بدون‌ نقل‌ سند و مأخذ ذكر مي‌كند كه‌ اينگونه‌ روايت‌ از نظر محدثان‌و مؤرخان‌ بعنوان‌ سند و مدرك‌ و دليل‌ قابل‌ قبول‌ نيست‌.

3- در سخنان‌ حضرت‌ ابوبكر كه‌ به‌ فرض‌ اينكه‌ صحيح‌ باشند «وددت‌ اني‌ لم‌ اكشف‌ بيت‌ فاطمة‌ وان‌ اغلق‌ علي‌ حرب‌». كه ‌ترجمه‌ تحت‌ لفظي‌ آن‌ در «دائرة‌ الـمعارف» بزرگ‌ اسلامي‌ چنين‌ آمده‌ است‌ كاش‌ خانه‌ فاطمه‌ را، اگر به‌ قصد جنگ‌ بسته‌ بودند، برنگشوده ‌بودم‌ [دائرة المعارف بزرگ اسلامي: ج5، ص: 230، چاپ تهران، 1369 شمسي] هيچ‌ اشاره‌اي‌ به‌ سوزاندن‌ خانه‌ي‌ فاطمه‌ي‌ زهرال نشده‌ است‌ كه‌ حمل‌ سخنان‌ حضرت‌ ابوبكر بر ادعاي‌ مورد نظر از روي‌ تعصب‌ و غرض‌ و ادعاي‌ بدون‌ دليل‌ است‌.

**حقيقت‌ ابن‌ ابي‌ دارم‌ در «ميزان‌ الاعتدال»:**

در بادي‌ امر كسي‌ كه‌ با عنوان‌ ابن‌ ابي‌ دارم‌ در كتاب‌ «ميزان‌ الاعتدال»‌ مواجه‌ مي‌گردد، تصور مي‌كند كه‌ كتاب‌ «ميزان‌ الاعتدال» تأليف ‌ابن‌ ابي‌ دارم‌ است‌ و يا آنكه‌ ابن‌ ابي‌ دارم‌ از علماي‌ بزرگ‌ اهل‌ تسنن‌ است‌ در حالي كه‌ هر دو تصور اشتباه‌ و قضيه‌ كاملاً بر عكس‌ است‌.

كتاب‌ «ميزان‌ الاعتدال»، تأليف‌ علامه‌ شمس‌ الدين‌. ابي‌ عبدالله محمد بن‌ احمد بن‌ عثمان‌ ذهبي‌ متوفي‌ (748 ﻫ.ق) است‌. كه‌ در چهار جلد و با تحقيق‌ علي‌ محمد بجاوي‌ بارها به‌ چاپ‌ رسيده‌ است‌، امام‌ ذهبي‌ كتاب‌ مذكور را درباره‌ي‌ شرح‌ حال‌ رجال‌ و راويان‌ ضعيف‌ حديث‌ نگاشته‌ است‌ و مطابق‌ با رأي‌ علامه‌ محمد عبدالحي‌ لكنهوي‌، كتاب‌ «ميزان‌ الاعتدال» گزيده‌ و خلاصه‌ كتاب «الكامل‌ في‌ ضعفاءالرجال» ‌تأليف‌ عبدالله بن‌ محمد ابن‌ عدي‌ (متوفي 365 ﻫ.ق) مي‌باشد.

**بيوگرافي‌ ابن‌ ابي‌ دارم‌:**

ابن‌ ابي‌ دارم‌ يكي‌ از راويان‌ دروغين‌ است‌ كه‌ علامه‌ شمس‌ الدين‌ ذهبي‌ در كتاب‌ «ميزان‌ الاعتدال» به‌ نقد وي‌ مي‌پردازد كه‌ براي‌ تبيين‌حقيقت‌ و تحريف‌ روشني‌ كه‌ در نقل‌ عبارت‌ كتاب‌ «ميزان‌ الاعتدال» انجام‌ گرفته‌ است‌، عبارت‌ كامل‌ آن‌ را نقل‌ مي‌نمائيم‌.

علامه‌ شمس‌ الدين‌ محمد بن‌ احمد ذهبي‌ در شرح‌ حال‌ ابن‌ ابي‌ دارم‌ مي‌گويد:

«احمد بن‌ محمد بن‌ السري‌ بن‌ يحيي‌ بن‌ أبي‌ دارم‌ الـمحدث‌، ابوبكر، الكوفي‌، الرافضي‌ الكذّاب»‌.

در سال‌ 358 ﻫ.ق وفات‌ كرده‌ است‌ و گفته‌ شده‌: كه‌ وي‌ به‌ ابراهيم‌ قصار پيوسته‌ است‌.

از احمد بن‌ موسي‌ و حمار و موسي‌ بن‌ هارون‌ و عده‌اي‌ ديگر، به‌ روايت‌ حديث‌ پرداخته‌ است‌.

حاكم‌، از وي‌ روايت‌ حديث‌ كرده‌ است‌ و گفته‌ است‌: وي‌ رافضي‌ است‌ و مورد توثيق‌ نمي‌باشد.

و محمد بن‌ احمد بن‌ حماد كوفي‌ حافظ‌: پس‌ از نقل‌ تاريخ‌ وفاتش‌ مي‌گويد: «كان‌ مستقيم‌ الأمر عامة‌ دهره‌، ثم‌ في‌ آخر ايامه‌ كان‌ اكثر ما يقرأ عليه‌ الـمثالب‌، حضرته‌ ورجل‌ يقرا عليه‌:ان‌ عمر رفس‌ فاطمه‌ حتى اسقطت‌ بمحسن‌ في‌ خبر آخر، في‌ قوله‌ تعالي‌: و جاء فرعون‌ عمر و قبله‌ ابوبكر والـمؤتفكات‌ عائشة‌ وحفصة‌ فوافقته‌ على‌ ذلك‌ ثم‌ إنه‌ حين‌ أذّن‌ النّاس‌ بهذا الاذان‌ الـمحدث‌ وضع‌ حديثاً متنه‌: تخرج‌ نار من‌ قعر عدن‌ تلتقط‌ مبغضي‌ آل‌ محمد ووافقته‌ عليه‌، وجاءني‌ ابن‌ سعيد في‌ أمر هذا الحديث‌، فسألني‌، فكبر عليه‌ واكثر الذكر له‌ بكل‌ قبيح‌ وتركت‌ حديثه‌ واخرجت‌ عن‌ يدي‌ ما كتبته‌ عنه‌... تركته‌ ولم‌ احضر جنازته».‌ [ميزان الاعتدال: ج1، ص: 139، شماره شرح حال: 552، دار الفکر، بيروت].

يعني‌: وي‌ در تمام‌ عمرش‌ پوينده‌ي‌ راه‌ راست‌ بود، سپس‌ در آخرين‌ روزهاي‌ عمرش‌، بيشتر آنچه‌ بر وي‌ خوانده‌ مي‌شد، مطاعن ‌(صحابه‌ پيامبر) بود، چنانكه‌ باري‌ من‌ نزد وي‌ حاضر شدم‌ در حالي كه‌ مردي‌ در محضر وي‌ اين‌ خبر را مي‌خواند: عمر لگدي‌ به‌ فاطمه‌ زد و او فرزندش‌ را به‌ نام‌ محسن‌ سقط‌ كرد!!.

و در روايتي‌ ديگر آيه‌ قرآن‌ را اين گونه‌ مي‌خواند: «وجاء فرعون‌ عمر وقبله‌ أبوبكر والـمؤتفكات‌ عائشة‌ وحفصة»‌!!!. ترجمه: «و آمد عمر فرعون و قبل از ابوبکر و اهالي شهرهاي زير و رو شده و عايشه و حفصه». حال آنکه در قرآن آمده است: ﴿وَجَآءَ فِرۡعَوۡنُ وَمَن قَبۡلَهُۥ وَٱلۡمُؤۡتَفِكَٰتُ بِٱلۡخَاطِئَةِ ٩﴾ [الحاقة: 9].

چنانكه‌ من‌ نيز با او موافقت‌ نمودم‌، سپس‌ زماني كه‌ مردم‌ به‌ اذان‌ جديد (مبتدعانه‌) (منظور محمد بن احمد کوفي از اذان مبتدعانه، افزودن حي علي خير العمل است، چنانکه در سخنان وي در ميزان الاعتدال: ج1، ص: 139 می‌آيد که ما بخاطر عدم تطويل بحث از ذکر آن خودداري نموديم) اذان‌ مي‌گفتند، ابن‌ ابي‌ دارم‌ حديثي‌ وضع ‌نمود كه‌ متن‌ آن‌ عبارت‌ بود از: آتشي‌ از سرزمين‌ عدن‌ خارج‌ مي‌شود و دشمنان‌ خاندان‌ محمد را برمي‌چيند چنانچه‌ من‌ آن‌ روايت‌ را پذيرفتم‌.

ابن‌ سعيد نزد من‌ آمد و درباره‌ي‌ روايت‌ مذكور از من‌ پرسيد. (و پس‌ از آنكه‌ مطلع‌ شد كه‌ من‌ آن‌ را از ابن‌ ابي‌ دارم‌ روايت‌ كرده‌ام‌ بر آشفت‌ و بر ابن‌ ابي‌ دارم‌ خشم‌ گرفت‌ و تا مي‌توانست‌ زشتي‌هاي‌ وي‌ را بازگو نمود. طوري‌ كه‌ پس‌ از آن‌ من‌ از وي‌ حديث‌ روايت‌ نكردم‌ و آنچه‌ را كه‌ به‌ روايت‌ وي‌ نوشته‌ بودم‌، به‌ دور انداختم‌،... رابطه‌ با او را براي‌ هميشه‌ قطع‌ نمودم‌ و به‌ نماز جنازه‌ وي‌ شركت‌ نكردم‌.

حال‌ واقعيت‌ امر را بررسي‌ نمائيم‌ و نقل‌ نويسندگان‌ مقاله‌ دردانه‌ي‌ كوثر و يورش‌ به‌ خانه‌ي‌ وحي‌ را با عبارت‌ كتاب‌ «ميزان‌ الاعتدال»‌ مطابقت‌ دهيم‌ تا حقيقت‌ سخنان‌ انتسابي‌ ابن‌ ابي‌ دارم‌ و شخصيت‌ دروغ‌پرداز وي‌ مشخص‌ گردد و حذف‌ و قطع‌ در سخنان‌ محمد بن‌ احمد بن ‌حماد كوفي‌، و ساختگي‌ بودن‌ شهادت‌ فاطمه‌ زهرال بر همگان‌ واضح‌ گردد.

**عبدالفتاح‌ عبدالمقصود و كتاب‌ الامام‌ علي‌ بن‌ ابي‌طالب‌:**

ناگفته‌ پيداست‌ كه‌ هرگاه‌ داستان‌پردازي‌ همچون‌ عبدالفتاح‌ عبدالمقصود، درباره‌ي‌ زندگي‌ حضرت‌ علي كتابي‌ مشتمل‌ بر 9 جلد بنويسد و در هيچ‌ جاي‌ آن‌، مرجع‌ و مأخذي‌ را ذكر نكند، به‌ رسم‌ داستان‌‌پردازي‌ و تطويل‌ موضوعات‌ ناگزير داستان‌ سوزاندن‌ خانه‌ فاطمه‌ زهرال را نيز به ميان‌ خواهد آورد. كه‌ ما نيز وي‌ را در اين‌ باره‌ معذور مي‌دانيم‌.

اما داستان‌ وي‌ از چند جهت‌ قابل‌ رد است‌:

**اولاً:** كتاب‌ «الامام‌ علي‌ بن‌ ابي‌ طالب»‌ به‌ سبك‌ انشاء و داستان‌نويسي‌، نوشته‌ شده‌ است‌ و در هيچ‌ جاي‌ آن‌ مرجع‌ و مأخذي‌ ذكر نشده‌ است‌ تا ما به‌ صحت‌ و سقم‌ خبر وي‌ پي‌ ببريم‌.

**ثانياً:** مؤلف‌ كتاب‌ «الامام‌ علي‌ بن‌ ابي‌طالب»‌ مسايلي‌ را عنوان‌ نموده‌ و نقدهايي‌ را بر خلفاي‌ راشدين‌ و صحابه‌ي‌ پيامبر اسلام‌ روا داشته‌ كه‌ بر خلاف‌ عقيده‌ي‌ اهل‌ سنت‌ و جماعت‌ است، قطعاً گفته‌ها و برداشت‌هاي‌ هر نويسنده‌اي‌ مورد قبول‌ همگان‌ نيست‌، و ادعاي ‌هر كس‌ بايد با ارائه‌ دليل‌ باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه‌ هر كه‌ چهره‌ بر افروخت‌، دلبري‌ داند |  | نه‌ هر كه‌ آينه‌ سازد، سكندري‌ داند |
| هزار نكته‌ي‌ باريك‌‌تر ز مو، اينجاست |  | نه‌ هر كه‌ سر بتراشد، قلندري‌ داند |

[شمس الدين حافظ شيرازي، ديوان حافظ، ص: 148، غزل: 127، سازمان امور فرهنگي و کتابخانه‌هاي تهران، آستان قدس 1971 م].

**ثالثاً:** مؤلف‌ كتاب‌ «الامام‌ علي‌ بن‌ ابي‌ طالب»‌ در جايي‌ ديگر كتاب‌ خويش‌ حضرت‌ عمر فاروق را در تهديد به‌ سوزاندن‌ خانه‌ فاطمه‌ زهرال معذور و ماجور مي‌داند چنانكه‌ مي‌گويد:

چيزي‌ كه‌ فكر عمر را مشغول‌ مي‌داشت‌ همان‌ حفظ‌ وحدت‌ بود و هرچه‌ از او صادر مي‌شد در اين‌ راه‌ بود، چه‌ سر سختي‌ و خشونتي‌ كه‌ گاه‌ و بيگاه‌ از او سر مي‌زد يا نرمي ‌و ملاطفتي‌ كه‌ سنجيده‌ و پسنديده‌ بود، عمر مي‌نگريست‌ كه‌ امواج‌ حوادث‌ در اين‌ روزها سخت‌ بدين‌ گوشه‌ متوجه‌ است‌. اين‌ حوادث‌ باقي‌ چيزها را از نظر او برده‌ و بي‌‌ارزش‌ كرده‌ بود، اين‌ مرد در نظر خود حق ‌داشت‌ و براي‌ هدفش‌ بي‌نهايت‌ مخلص‌ بود. [عبد الفتاح عبد الـمقصود، الامام علي بن أبي طالب: ج1، ص: 324، چاپ سوم 1353 ﻫ ش 1395 ﻫ ق، طلوع خورشيد، ترجمه سيد محمد طالقاني].

**رابعاً:** سخن‌ وزين‌ و متين‌ مترجم‌ كتاب‌ «الامام‌ علي‌ بن‌ ابي‌ طالب»‌ است‌ كه‌ در پاورقي‌ ذكر شده‌ است‌ ولي‌ نويسندگان‌ مقاله‌ دردانه‌ي‌ كوثر ويورش‌ به‌ خانه‌ي‌ وحي‌ آن‌ را ناديده‌ گرفته‌اند، مترجم‌ كتاب‌ آقاي‌ سيد محمود طالقاني‌ مي‌گويد:

مؤلف‌ محترم‌ با مقدمه‌اي‌ كه‌ پيش‌ از اين‌ داستان‌ ذكر كرده‌، خواسته‌ براي‌ اين كار عذري‌ پيش‌ آورد و تا حدّي‌ پرده‌‌پوشي‌ كند، گرچه‌ در يكي‌ از فصل‌ها [جلد چهارم‌ واقعه‌ صفين‌ صفحات‌ 273-278] اين‌ داستان‌ را آشكارتر ذكر كرده‌ است‌، ما هم‌ از جهت‌ صلاح ‌حال‌ مسلمانان‌، نه‌ از جهت‌ بيان‌ حقايق‌ تاريخي‌، نظر مؤلف‌ را مي‌پسنديم‌.

زيرا با وضعي‌ كه‌ مسلمانان‌ دارند، دامن‌ زدن‌ بدين‌ آتش‌، بيش‌ از پيش‌، هستي‌ مسلمانان‌ را مي‌سوزاند. مي‌سزد كه‌ از امير المؤمنين ‌پيروي‌ كنيم‌ و سوز و درد داستان‌ آتش‌ را پنهان‌ داريم‌، مترجم‌ كه‌ خود وارث‌ خوني‌ و فكري‌ اين‌ خانه‌ است‌، درميان‌ اطاق‌ در بسته‌، با اشك‌ ديده‌ و آه‌ درون‌ اين‌ چند صفحه‌ را ترجمه‌ كرده‌ است‌ ولي‌ در محافل‌ عمومي‌ از شرح‌ آن‌ خودداري‌ مي‌كند [عبد الفتاح عبد الـمقصود، الامام علي بن أبي‌طالب: ج1، ص 327، چاپ طلوع خورشيد، مترجم سيد محمود طالقاني، چاپ سوم 1353 ﻫ ش 1395 ﻫ ق].

در هر حال‌ در هيچ‌‌يك‌ از كتاب‌هاي‌ تاريخ‌ و حديث‌ در مورد سوزاندن‌ خانه‌ي‌ حضرت‌ فاطمه‌يل تصريح‌ نشده‌ است‌ و صرفاً سخنان‌ تهديدآميزي‌ از حضرت‌ عمر فاروق نقل‌ شده‌ است‌ كه‌ با بررسي‌ روايات‌ مزبور مشخص‌ گرديد كه‌ هيچ‌‌يك‌ از آنها صحت‌ ندارد، و داستان‌ شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ل ساخته‌ و پرداخته‌ي‌ ابراهيم‌ بن‌ سيار معتزلي‌ و ابن‌ ابي‌ دارم‌ رافضي‌است‌ كه‌ ادعاي‌ بدون‌ دليل‌ آنان‌ نيز به‌ ما ربطي‌ ندارد. (اخيرا گروه معارف و تحقيقات اسلامي مدرسة الامام امير المؤمنين قم نقد مذکور را تحت عنوان يورش به خانه وحي منتشر نموده‌اند و افزون بر اين مطالب مندرجه از کتاب الامامة والخلافة که تاليف مقاتل بن عطيه است نيز سوزاندن خانه فاطمه زهرا را توسط عمل نقل کرده‌اند که بر رد اين ادعا به همين مطلب بسنده می‌نماييم که احمد بن خلکان در کتاب [وفيات الاعيان: ج5، ص: 258] می‌گويد: ابو الهيجاء، مقاتل بن عطيه، بکري حجازي، شاعر بوده که در هرات به زني عاشق شده و در مورد او اشعار سروده است. حال اينگونه فردي که در سال 505 ﻫ وفات کرده و قرن‌ها از عصر خلفاي راشدين فاصله داشته را چگونه می‌توان معتبر دانست).

با اين‌ وصف‌ داستان‌ شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ل با عقل‌ سليم‌ سازگاري‌ ندارد با بررسي‌ سطحي‌ در فرهنگ‌ عرب‌ به‌اين‌ نكته‌ پي‌ خواهيم‌ برد كه‌ عرب‌ها بيش‌ از هر قوم‌ و ملتي‌ نسبت‌ به‌ زنان‌ سخت‌ داراي‌ غيرت‌ بودند و زير بار ننگ‌ و عار نمي‌رفتند داستاني‌ كه‌ در ذيل‌ بيان‌ مي‌گردد روشنگر اين‌ مدعاست‌:

يك‌ زن‌ عرب‌ وارد بازار بني‌ قينقاع‌ شد و نزد زرگري‌ رفت‌ و نشست‌، يهودي‌ها خواستند حجابش‌ را كشف‌ نمايند، اما زن‌ قبول ‌نكرد، زرگر گوشه‌ي‌ لباسش‌ را به‌ پشت‌ او گره‌ زد همين‌ كه‌ زن‌ بلند شد عورتش‌ ظاهر گشت‌، همگي‌ به‌ او نگاه‌ كرده‌ و خنديدند زن‌ فرياد كشيد مردي‌ از مسلمانان‌ به‌ زرگر حمله‌ كرده‌ و او را كشت، يهوديها نيز بر مرد مسلمان‌ حمله‌ كرده‌ و او را به‌ شهادت‌ رساندند، خويشاوندان‌ مسلمان‌ از مسلمانان‌ كمك‌ خواستند و درگيري‌ بين‌ مسلمانان‌ و بني‌قينقاع‌ آغاز شد. [ابن هشام، السيرة النبوية: ج3، ص: 10، دار الکتاب العربي، 1410 ﻫ1990م].

زماني‌كه‌ در جامعه‌ي‌ عرب‌ نسبت‌ به‌ يك‌ زن‌ مسلمان‌ عادي‌ و آن‌ هم‌ به‌ خاطر مسأله‌اي‌ نسبتاً جزئي‌ چنين‌ واكنشي‌ انجام‌ بگيرد كدام ‌عقل‌ مي‌پذيرد كه‌ حضرت‌ فاطمه‌ زهرال كه‌ جگر گوشه‌ي‌ پيامبر خداست‌، مورد تعرض‌ و بي‌حرمتي‌ قرار گيرد تا آنجا كه‌ پهلوي‌ مباركش‌ بشكند و فرزندش‌ سقط‌ شود و حضرت‌ علي‌ مرتضي فاتح‌ خيبر و قاتل‌ عمرو بن‌ عبد ودّ، پهلوان‌ عرب‌ و ساير صحابه‌ اعم‌ از مهاجرين‌ و انصار هيچ‌گونه‌ واكنشي‌ از خود نشان‌ ندهند، بدون‌ شك‌ يك‌ مسلمان‌ عادي‌ پيدا مي‌شد كه‌ انتقام‌ دختر گرامي‌ رسول‌ اكرم را بگيرد. تاريخ‌ اين‌ مسأله‌ را به‌ اثبات‌ رسانده‌ است‌ زماني‌ كه‌ حضرت‌ عمر فاروق بر مسند خلافت ‌نشست‌ درميان‌ مهاجرين‌ و انصار خطابه‌اي‌ ايراد كرد و فرمود: اگر من‌ در انجام‌ برخي‌ امور سهل‌‌انگاري‌ نمايم‌ شما چه‌ واكنشي‌ از خود نشان‌ مي‌دهيد؟ كسي‌ پاسخ‌ نداد، حضرت‌ عمر باري‌ ديگر از آنان‌ پرسيد در اين‌ هنگام‌ حضرت‌ بشر بن‌ سعد بلند شد و گفت‌: اگر تو چنين‌ كني‌ ما تو را مانند تير راست‌ خواهيم‌ كرد. آنگاه‌ حضرت‌ عمر فاروق‌ فرمود: اگر چنين‌ باشيد شما گمراه ‌نخواهيد شد. ×علاء الدين، علي متقي، کنزل العمان: ج5 ص: 687، شماره روايت: 14196، مؤسسة الرسالة 1405 ﻫ].

باز داستان‌ ازدواج‌ حضرت‌ عمر فاروق با ام‌ كلثوم‌ دختر گرامي‌ حضرت‌ علي‌ مرتضي و حضرت‌ فاطمه‌ زهرال كه‌ در كتب‌ فقهي‌ و تاريخي‌ شيعه‌ به‌ آن‌ تصريح‌ شده‌ است‌ [ر.ک به مجله نداي اسلام، سال اول، شماره سوم، مقاله حضرت فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت]. نيز بيانگر مودّت‌ ميان‌ آن‌ بزرگواران‌ است‌ و آيا ممكن‌ است‌ كه‌ حضرت‌ علي شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ زهرال را به‌ همين‌ زودي‌ فراموش‌ كند و يا به‌ خاطر ترس‌ و بيم‌ از حضرت ‌عمر فاروق مجبور شود تا دخترش‌ را به‌ ازدواج‌ قاتل‌ همسر گراميش‌ در آورد؟!!.

علاوه‌ بر اين‌ مشورت‌هاي‌ مهم‌ حضرت‌ عمر با حضرت‌ علي در امور خلافت‌، قضاوت‌ها، احكام‌ و... نشانه‌ي‌ همكاري‌ صميمانه‌ و ارتباط‌ دوستانه‌ ميان‌ آن‌ بزرگواران‌ است‌ چنانكه‌ در سخنان‌ حضرت‌ علي در «نهج‌ البلاغة» آمده‌ است‌:

«(134) ومن‌ كلامه‌ له: وقد شاوره‌ عمر بن‌ الخطاب‌ في‌ الخروج‌ إلى‌ غزو الروم‌ بنفسه‌..، انك‌ متي‌ تسير إلى‌ هذا العدوّ بنفسك‌ فتلقهم‌ فتنكب‌ لا تكن‌ للمسلمين‌ كانفة‌ دون‌ اقصي‌ بلادهم‌، ليس‌ بعدك‌ مرجع‌ يرجعون‌ إليه‌، فابعث‌ إليهم‌ رجلاً محرباً، واحضر معه‌ اهل‌ البلاد والنصيحة‌، فان‌ أظهر الله فذاك‌ ما تحب‌ّ، وان‌ تكن‌ الاُخري‌ كنت‌ ردءاً للناس‌ ومثابة‌ للمسلمين»‌. [فيض الاسلام، شرح نهج البلاغة: ج2، ص: 415، چاپ تهران و همچنين مراجعه شود به شرح نهج البلاغة: ج3، ص: 442].

«تو خود اگر به‌ سوي‌ اين‌ دشمن‌ (قيصر روم‌ و لشكريانش‌) روانه‌ شوي‌ و در ملاقات‌ با ايشان‌ مغلوب‌ گردي‌ براي‌ مسلمانان‌ شهرهاي ‌دور دست‌ و سرحدها پناهي‌ نمي‌ماند، بعد از تو مرجعي‌ نيست‌ كه‌ به‌ آنجا مراجعه‌ نمايند پس‌ (مصلحت‌ در اين‌ است‌ كه‌ تو در اينجا بماني‌ و به‌ جاي‌ خود) مرد جنگ‌ ديده‌ و دليري‌ به‌‌سوي‌ ايشان‌ بفرست‌، و به‌ همراهي‌ او روانه‌ كن‌ كساني‌ را كه‌ طاقت‌ بلا و سختي‌ جنگ‌ داشته‌ و پند و اندرز را بپذيرند، پس‌ اگر خداوند (او را) غالب‌ گردانيد همان‌ است‌ كه‌ ميل‌ داري‌ و اگر واقعه‌ي‌ ديگري‌ پيش‌ آيد تو يار و پناه‌ مسلمانان‌ خواهيد بود».

و نكته‌ي‌ مهم‌ ديگر آنكه‌ حضرت‌ فاطمهب در مورد فدك‌ تا چندين‌ روز با حضرت‌ ابوبكر به‌ بحث‌ و گفتگو پرداخته‌ و طبق‌ ادعاي‌ برادران‌ تشيع‌ به‌ مسجد نبوي‌ تشريف‌ برده‌ و خطابه‌اي‌ مفصل‌ ايراد نمود و خواستار استرداد فدك‌ شد [ر.ک، علم الهدا، سيد احمد، زهرا مولود وحي، ص 236، مؤسسه انتشارات امير کبير تهران، چاپ پنجم، 1375 ﻫ ش]، حال ‌اين‌ سؤال‌ مطرح‌ مي‌شود كه‌ چگونه‌ ممكن‌ است‌ كه‌ حضرت‌ فاطمهل با پهلوي‌ شكسته‌ و آن‌ هم‌ زماني‌ كه‌ سقط‌ جنين‌ كرده‌ و درحاليكه‌ از دخول‌ مسجد شرعاً معذور مي‌باشد در مسجد حضور يابد و با ايراد خطبه‌اي‌ آتشين‌ حضرت‌ ابوبكر را محكوم‌ نمايد؟! كه‌ اين‌ مطلب‌ دلالت‌ بر بي‌‌اساس‌ بودن‌ داستان‌ شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ي‌ زهراست‌.

و مطلب‌ آخر آنكه‌ جاي‌ بسي‌ شگفتي‌ است‌ كه‌ واقعه‌اي‌ به‌ اين‌ بزرگي‌ كه‌ ما معتقديم‌ عرش‌ خداوند را نيز به‌ لرزه‌ در خواهد آورد باگذشت‌ بيش‌ از چهارده‌ قرن‌ همچنان‌ مسكوت‌ مانده‌، در حالي‌ كه‌ شهادت‌ حضرت‌ حسين كه‌ فرزند حضرت‌ علي‌ و حضرت ‌فاطمهب است‌ چنان‌ بازتاب‌ گسترده‌اي‌ داشته‌ كه‌ با شنيدن‌ نام‌ روز عاشورا هر مسلماني‌ از قاتلان‌ حضرت‌ حسين و يارانش‌ اظهار تنفر مي‌نمايد و حماسه‌ آفريني‌ قهرمانان‌ كربلا را در ذهنش‌ تداعي ‌مي‌كند. اكنون‌ ما مي‌خواهيم‌ با نصب‌ پلاكاردها و نوشتن‌ شعار بر روي‌ در و ديوار، مسلمانان‌ را از شهادت‌ فاطمه‌ي‌ زهرال آگاه‌ سازيم‌! و شگفت‌‌انگيزتر آنكه‌ با گذشت‌ بيست‌ سال‌ از آغاز انقلاب‌ اسلامي‌، خبري‌ از شهادت‌ حضرت‌ فاطمهل نه‌ در تقويم‌ رسمي‌ كشور و نه‌ در كتاب‌هاي‌ تاريخ‌ نظام‌ آموزشي‌ نبود، امّا حال‌ چه‌ انگيزه‌اي‌ در كار است‌ كه‌ چنين‌ غوغايي‌ به‌ راه‌ افتاده‌ است‌؟!.

بايد توجه‌ داشت‌ كه‌ برخي‌ اين‌ داستان‌ را از محيط‌ تحقيق‌ و بررسي‌ علمي‌ خارج‌ كرده‌ و از آن‌ يك‌ سوژه براي‌ تبليغ‌ ساخته‌اند و قطعاً گروههايي‌ كه‌ به‌ نوعي‌ خود را در تبليغ‌ اين‌ قصّه‌ ذي‌ نفع‌ مي‌دانند دست‌ بردار نيستند و كوشش‌ دارند تا از راههايي‌ اين‌ داستان‌ را وسيله‌ي‌ تفرقه‌اندازي‌ قرار دهند كه‌ ما واقعاً از اين‌ روند متأسفيم‌. فإلى‌ الله الـمشتكي‌ وهو الـمستعان‌ وعليه‌ التكلان‌.

در نتيجه‌ ما اين‌ مبحث‌ را در همين‌‌جا خاتمه‌ مي‌دهيم‌ و مصلحت‌ را در طولاني‌ شدن‌ اينگونه‌ مباحث‌ نمي‌بينيم‌ و معتقديم‌ كه‌ رشته ‌اختلافات‌ سري‌ دراز دارد، كه‌ فقط‌ در محكمه‌ عدل‌ الهي‌ و در روز رستاخيز پايان‌ مي‌پذيرد.

چنانكه‌ خداوند مي‌فرمايد:

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ﴾ [النحل: 124]. «و بي‌گمان‌ خداوند ميان‌ آنان‌ درباره‌ آنچه‌ در آن‌ اختلاف‌ورزيده‌اند، روز رستاخيز داوري‌ خواهد كرد».

از اين‌ رو بهترين‌ راه‌ حل‌ اختلافات‌ بين‌ مذاهب‌ و ايجاد وحدت‌ و همبستگي‌ در ميان‌ تشيع‌ و تسنن‌، احترام‌ كامل‌ و دو جانبه‌ به ‌عقايد و مقدسات‌ يكديگر است‌.

﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ١٣٤﴾ [البقرة: 134]. «ايشان‌ قومي‌ بودند كه‌ گذشتند آنچه‌ انجام‌ دادندمتعلق‌ به‌ خودشان‌ است‌ و آنچه‌ شما انجام‌ داده‌ايد از آن‌ شما است‌ و درباره‌ي‌ آنچه‌ مي‌كرده‌اند از شما پرسيده‌ نمي‌شود».

در پايان‌، انتظار ما از مسئوولين‌ محترم‌ جمهوري‌ اسلامي‌ آنست‌ كه‌ نگذارند، افرادي‌ خود سرانه‌ با چاپ‌ كتاب‌ها، پخش‌ فيلم‌ها وسريال‌هاي‌ توهين‌‌آميز و بعضاً با ايراد سخنراني‌هاي‌ تند و آتشين‌ به‌ عقايد و مقدسات‌ اهل‌ سنت‌ و جماعت‌ حمله‌‌ور شوند، كه‌ اينگونه ‌حركات‌ نه‌ به‌ نفع‌ اسلام‌ و نه‌ به‌ نفع‌ نظام‌ جمهوري‌ اسلامي‌ ايران‌ و نه‌ براي‌ شيعه‌ سودي‌ در بردارد و نه‌ براي‌ سني‌...

به‌ اميد آنكه‌ خداوند وحدت‌ و همبستگي‌ ما را مستحكم‌‌تر و دل‌ها را نزديك‌تر گرداند و ما را از دامن‌ زدن‌ به‌ اختلافات‌ برحذردارد.

والسلام‌ عليكم‌ ورحمة‌ الله و بركاته

وصلى الله وسلم على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين